امام زمان به چه کار فقها می آید؟

تأملاتی درباره ی تروریسم مقدس (۱)

جنجالی که بنیادگرایان حکم بر ایران در خصوص ''قرآن محمدی''، خصوصاً پرسش از دلائل وجود امام زمان، به راه انداختند، از جهات گوناگون، قابل تأمل است. جدای از بنیاد گرایان، بسیاری از ایرانیان داخل و خارج از کشور، این پرسش را طرح می کنند: چرا وارد حوزه هایی می شوید که قلمرو باورهای دینی مردم است؟ آیا بدین ترتیب، مردم را در مقابل خود قرار نمی دهید؟ آیا این خواست قلبی رژیم نیست که مخالفان خود را عده ای بی دین معرفی کند؟ آیا در شرایطی که نظام جمهوری اسلامی ، مردم ایران را از تمامی حقوق اساسی شان محروم کرده است،دامن زدن به چنین بحث هایی، به تفرقه در جبهه ی دموکراسی خواهان منتهی نخواهد شد؟

به مناسبت انتشار کتاب ***راه ایران به سوی دموکراسی*** میزگردی در دانشگاه استنفورد با شرکت مارتا نسبام، جوشوا کوهن، عباس میلانی و نویسنده ی کتاب برگزار شد. در جلسه ای که با آن دو فیلسوف بزرگ معاصر داشتم،آنها پرسیدند: مباحث دینی ای که تو طرح می کنی، چه ارتباطی به بحث ''گذار ایران به دموکراسی'' دارد؟ در مقاله هایی که طی چند شماره منتشر خواهد شد، کوشش گردیده تا ضمن طرح مسأله و پرسش اصلی ''قرآن محمدی''، به برخی از این پرسش ها هم پاسخ گفته شود.اگر حقیقت مهم است، باید گوشه ی چشمی به آن معشوق مستور داشت. مسائل نظری، راه حل های معطوف به حقیقت (صدق) را دنبال می کنند. دین، باید، ''معنا'' بخش به زندگی، ''امید'' دهنده ی به آدمیان و معطوف به ''صلح'' و ''تفاهم'' باشد. اما این خدمات نباید با حقیقت تعارض داشته باشند.

۱ - **عقل گرایی دینی'' :** قرآن محمدی ''۱ به تفکیک پروژه ی ایمان گرایی و عقل گرایی اشاره و گوشزد کرد که به رویکرد ایمان گرایی نخواهد پرداخت. اگر فرد یا گروهی ،همچون کیرگگور، باورهای دینی را نه عقلی ، که ایمانی بداند، ''قرآن محمدی'' وارد نقد آن رویکرد نخواهد شد. برخی بر این گمانند که باور به خدا، آخرت، نبوت، عصمت انبیأ، ختم نبوت، کلام الله بودن قرآن و...، مقوله ای ایمانی است و اعتقاد بدانها، هیچ نیازی به قرائن و شواهد عقلی ندارد. مومنان نباید نشان دهند که اعتقاد آنان به خدا قابل اثبات عقلی است.به نظر دی.زد.فیلیپس:''اگر فلسفه بخواهد به تبیین دین بپردازد، باید به آنچه که معتقدان دین می گویند و انجام می دهند، توجه کند... بنابراین، کل این تصور که دین به دلیلی موجه نیاز دارد، امری مبهم است... زیرا فلسفه، نه موافق دین است نه مخالف آن:''فلسفه همه چیز را همان گونه که هست، به حال خود رها می کند. وظیفه ی فیلسوف این نیست که مشخص کند خدایی وجود دارد یا نه، بلکه وظیفه اش این است که سئوال کند، اثبات یا انکار وجود خدا چه معنایی دارد'' [۱]. به گفته ی وی، باور به خدا محصول ایمان است:''پرسش از وجود خدا یک پرسش نظری نیست. اگر این پرسش، اساساً معنایی نظری داشته باشد، باید درباره ی ستایش و عبادت از خود پرسش کنیم و بپرسیم که آیا در همه ی این عبادات دینی، معنایی وجود دارد؟ به همین دلیل، فلسفه نمی تواند به این سئوال که آیا خدایی وجود دارد پاسخ دهد. خواه پاسخی اثباتی، خواه نفی کننده ... **گزاره ی ''خدایی وجود دارد'' بیانی از ایمان است، هر چند که در ظاهر وجه اخباری دارد [۲]** قرآن محمدی کاری به این مدعا ندارد. ''قرآن محمدی ''۲ اعلام نمود که نقداش معطوف به پروژه ی عقل گرایی در قلمرو دین است. این نقد، متکی بر سه پیش فرض، و محدود به یک حد است :

۱-۱ - **پیش فرض اول :** مفسران عقل گرا، مدعیات متن را واقع گرایانه تفسیر می کنند. به نظر ''قرآن محمدی''، تفسیر واقع گرایانه ی کل مدعیات هستی شناسانه و تاریخی متن، مسائل حل ناشدنی بسیاری پدید می آورد .

۱-۲ - **پیش فرض دوم :** در ابتدای تمام رساله های عملیه گفته شده است که اصول دین یا عقاید، تحقیقی و عقلی است، نه تقلیدی و نقلی. قرآن محمدی ۱ برای تائید این مدعا به نقل جمله ای از مرتضی مطهری اکتفا کرد که گفته است ''**در دین مقدس اسلام تقلید در اصول دین به هیچ وجه جایز نیست و منحصراً از راه تحقیق و استدلال باید تحصیل شود.**''

۱-۳ - **پیش فرض سوم :** عقل گرایان مسلمان مدعی اند که تمام باورهای دینی را می توان با دلائل عقلی اثبات کرد و باورهای دینی با دلائل عقلی اثبات شده اند. ''قرآن محمدی ''۱ برای مستند کردن مدعا به نقل این جمله از علامه طباطبایی اکتفا کرد که گفته است'': **اعتبار قرآن و کلام خدا بودن آن (حتی وجود خدا) ، به وسیله عقل برای ما ثابت شده است .**''

۱-۴ - محدوده ی نقد : معرفت، باور صادق موجه (justified true belief) است. ''قرآن محمدی ''۲ تأکید کرد که نقدش ناظر به صدق باورهای دینی نیست، بلکه ناظر به دلائل صدق مدعیات است. ممکن است با دلائل و شواهد نتوان صدق مدعایی را احراز کرد، اما از نبود دلیل، نمی توان کذب مدعا را استنتاج کرد. من گرفتار کمر درد و پا درد شدیدی هستم، اما نمی توانم با شواهد و قرائن درد خود را اثبات کنم .نبود شواهد قابل ارائه، نافی صدق مدعای من (کمر درد و پا درد) نیست. اگر ثابت شود که کلیه ی ادله ی اثبات وجود خدا مخدوش است، از این مقدمه نمی توان نتیجه گرفت که خدا وجود ندارد. کانت با اینکه ادله ی اثبات صانع را مخدوش می دانست، از راه اخلاق وجود خدا را موجه می کرد. به نظر او، تحقق بخشیدن به خیر اعلی، اقتضای اخلاق است و تنها خدا می تواند موجب تحقق یافتن خیر اعلی شود،بنابر این خدا وجود دارد [۳]

۲ - بی دلیلی کلام الله بودن قرآن : مسأله ی اصلی ''قرآن محمدی ''این بود که قرآن سخن کیست؟ ''قرآن محمدی'' نشان داد که هیچ دلیلی بر کلام الله بودن قرآن وجود ندارد. درباره ی قرآن سه نظریه ی رقیب وجود دارد:

۲-۱ - قرآن متنی است که بعدها بوسیله ی مسلمانها، از ترکیب چند گفتمان مختلف، ساخته شده است. شبهات وثاقت تاریخی متن (قرآن پیش از محمد، قرآن پس از محمد) ناظر به این مدعاست.

۲-۲ - قرآن سخن پیامبر گرامی اسلام است.

۲-۳ - قرآن کلام الله است.

''قرآن محمدی'' به صراحت تمام تکرار کرد: اگر قائلان به سخن پیامبر بودن قرآن بتوانند به کلیه ی شبهات تاریخی وثاقت متن پاسخ گویند، کار آنان تمام است و مدعای آنان تثبیت خواهد شد. اما اگر قائلان به کلام الله بودن قرآن بتوانند به کلیه ی شبهات وثاقت تاریخی متن پاسخ گویند، تازه اثبات کرده اند که تمام قرآن سخن پیامبر گرامی اسلام است،ولی اثبات کلام الله بودن قرآن نیازمند ادله ی جداگانه است. به نظر ''قرآن محمدی''، اثبات سخن خدا بودن قرآن ناممکن است.

۳ - بی دلیلی وجود امام زمان'' : قرآن محمدی'' مدعای وجود امام زمان را هم بی دلیل خوانده است. تاکنون حتی یک دلیل بر وجود ''موجود مقدس و معصومی با عمر بیش از هزار و دویست سال'' (مهدی موعود) اقامه نشده و اساساً اقامه شدنی نیست. البته روشن است که از طلب ''دلائل صدق مدعا'' یا ''مخدوش خواندن دلائل مدعا'' یا ''بی دلیل خواندن مدعا''، منطقاً نمی توان ''انکار'' یا ''اهانت'' را استنتاج کرد. آیا وقتی مسلمان ها خدای متجسد بودن عیسی مسیح را انکار می کنند، در حال اهانت به مسیحیان هستند؟ آیا انکار وجود شیطان یا جن به معنای اهانت به یهودیان، مسیحیان و مسلمانان است؟ در هر صورت، باور به امام زمان، مسائلی پدید می آورد که نیازمند پاسخ اند :

۳-۱ - مسأله ی تاریخی : معمولاً مدعیات تاریخی متون مقدس دینی توسط منابع مستقل تاریخی تائید نمی گردد. مدعیات تاریخی مذاهب هم توسط منابع مستقل تائید نمی شوند. زاده شدن فرزند امام یازدهم (۱۵ شعبان ۲۵۵ ه) را غیر مسلمین، غیر شیعیان،شیعیان غیر دوازده امامی ،تمام یاران امام یازدهم، و خواهر امام یازدهم هم تائید نکرده اند. کنیز امام (نرجس یا دیگر کنیزان ایشان) که ادعا شد حامله هستند، به دستور قاضی، در خانه ی یکی از بزرگان و سادات شیعه ماهها تحت نظر قرار گرفت، اما فرزندی به دنیا نیاورد.کنیزانی که بعدها از سوی شیعیان به عنوان مادر حضرت مهدی معرفی شده اند، با اینکه سالها زنده و در میان مردم بودند، اما ادعا نکردند که فرزندی به دنیا آورده اند. مورخ بی طرف نمی تواند به ادعای کسی که در نزاع مالی برای به دست آوردن اموال امام درگیر است، یا کسی که به نام امامی که ''غایب مطلق'' است و از شیعیان سهم امام می گیرد اطمینان کند. به تعبیر دیگر، فردی مدعی شده است که فرد غایب چند روزه (ادعای زاده شدن امام زمان پس از فوت امام یازدهم) یا پنج ساله (ادعای تولد امام زمان در سال ۲۵۵) ای در عالم وجود دارد که فقط و فقط من با او در ارتباط هستم، شما باید به من پول بدهید تا به ایشان برسانم. آیا هیچ مورخی ادعای آن فرد را به عنوان ''دلیل'' وجود چنان موجود معجزه آسایی می پذیرد؟ وقتی با چنان مدعای بزرگی روبرو هستیم، باید دلائل قوی و کافی برای صدق مدعا ارائه گردد، نه آنکه تنها قرینه ی صدق مدعا،شخصی باشد که از مردم با اتکای به همین ادعا پول می گیرد.باز هم تکرار می کنیم، اگر کسی بگوید من به امام زمان ''ایمان بلادلیل'' دارم، نیاز به ارائه شواهد و قرائن برای باورش ندارد و ''قرآن محمدی'' هم به چنان باوری کاری ندارد. اما وقتی گفته می شود که اصول عقاید استدلالی است، اثبات تولد فرزند امام یازدهم را نمی تواند بر مبنای ادعای کسانی که بر این مبنا از مردم پول دریافت می کردند، مستند سازد .

۳-۱ - مسأله ی علمی : به فرض آنکه بتوان، از طریق تحقیقات تاریخی، اثبات کرد که امام یازدهم شیعیان فرزندی داشته اند، ادعای طول عمر بیش از هزار و دویست سال، با علم تجربی مدرن تعارض دارد .

۳-۲ - مسأله ی فلسفی : به فرض حل مسأله ی تاریخی و علمی ، مسأله ی فلسفی اندیشه سوزی وجود دارد که نیازمند راه حل خردپسند است. اگر گفته شود که امام دوازدهم در عالم مجردات است،باید به این پرسش پاسخ گفته شود :چگونه موجودی مادی، به موجودی غیر مادی تبدیل شده و در عالم مجردات به حیات خود ادامه داده ، و روزی دوباره تبدیل به موجودی مادی خواهد شد؟

"قرآن محمدی" تأکید کرد که حل مسأله ی تعارض علم و دین در گرو نظریه ای علم شناسانه و نظریه ای دین شناسانه است. اگر ادعا شود که علم و دین هردو در خصوص واقعیات خارجی واحد سخن می گویند، مسأله ی تعارض علم و دین بروز خواهد کرد. "قرآن محمدی "۱و ۲ خبر داد که برخی بر این باورند که می توان بر مبنای نظریه ی ویتگنشتاین به حل تعارض علم و دین نائل آمد. ویتگنشتاین علم و دین و فلسفه را سه بازی زبانی متفاوت به شمار می آورد. به گفته ی او، باورهای دینی، برخلاف فلسفه و علم، متکی بر هیچ گونه دلیل و شاهد و مدرک و قرائن نیستند: "هرکس رسائل عهد جدید را بخواند این مطلب را که در مورد این رسائل گفته شده، خواهد یافت که : نه تنها این رسائل عقلانی و منطقی نیست، بلکه احمقانه (folly) است. این رسائل نه فقط عقلانی و منطقی نیست بلکه وانمود هم نمی کند که عقلانی و منطقی باشد"[۴]. به گمان ویتگنشتاین، دین قلمرو استدلال و برهان آوری نیست: "دین می گوید این کار را بکن! اینطور فکر بکن! ولی قادر به مدلل ساختن این فرمانها نیست، و اگر هم در این کار بکوشد، تبدیل به امری رماننده خواهد شد، زیرا به ازای هر دلیلی که پیش می نهد، ضد دلیلی منطقی (counter-reason) و معتبر وجود دارد"[۵]. ویتگنشتاین، باورهای تاریخی دینی را از واقعیت های تاریخی هم متمایز می کند. به گفته ی وی تردیدی وجود ندارد که شخصی به نام ناپلئون واقعیت تاریخی داشته و می توان با شواهد و قرائن کافی وجود او را تائید کرد، ولی اثبات مدعیات تاریخی ادیان، ناممکن است. به نظر وی مسیحیت مبتنی بر وقایع تاریخی ای چون تولد مسیح، به صلیب کشاندن او،رستاخیز مجد د وی و غیره نیست:

"گفته اند مسیحیت بر شالوده ی تاریخی استوار است. انسانهای هوشمند هزاران بار گفته اند که حتی اگر دلایل و شواهد برای وجود مسیحیت به اندازه ی شواهد مربوط به وجود ناپلئون وجود داشته باشد، باز هم در مورد مسیحیت، تردید ناپذیری کافی نیست. زیرا تردیدناپذیری کافی نیست، برای اینکه باعث شود من کل زندگی ام را تغییر دهم"[۶]. او به صراحت می گوید: "اگر از حیث تاریخی سخن بگوئیم گزارشهای تاریخی اناجیل ممکن است به نحو قابل اثباتی نادرست باشد، اما وجود چنین گزارشهای نادرستی، چیزی از اعتقاد نمی کاهد، ... زیرا برهان تاریخی... هیچ ارتباطی با اعتقاد ورزیدن ندارد.این پیام (اناجیل) از روی اعتقاد (یعنی از روی عشق) توسط انسانها تلقی به قبول می شود" [۷]. "مسیحیت مبتنی بر حقیقت تاریخی نیست، بلکه روایتی (تاریخی) را در اختیار ما قرار می دهد و می گوید: حالا باور کن!... در اینجا تو با روایتی مواجه هستی، اما نسبت به آن همان رویکردی را اتخاذ نکن که نسبت به روایتهای تاریخی دیگر اتخاذ کردی.جایگاه کاملاً متفاوتی برای آن در زندگی ات قرار بده"[۸]

"قرآن محمدی "۲ تأکید کرد که رویکرد ویتگنشتاینی مقبول عقل گرایان مسلمان، که مدعیات هستی شناختی و تاریخی قرآن را حقیقت محض قلمداد می کنند، نیست.رویکرد ویتگنشتاینی ،حصار امنی برای باورهای دینی در برابر علم و فلسفه و تاریخ ایجاد می کند، اما بهایی که برای این حفاظت باید پرداخت شود آنقدر زیاد است که عقل گرایان مسلمان حاضر به پذیرش آن نیستند .آنان بر این گمانند که انکار علم و تاریخ (ظنی و ابطال پذیر و ابطال شده خواندن آنها)، هزینه ی کمتری به دنبال می آورد. محسن کدیور در مقاله ی "علم و دین، مطالعه موردی بازرگان"، می نویسد ": **گزاره‌های دینی، به ویژه در حوزه‌ی اعتقادات و امور ایمانی، ثابت، فرازمانی و غیرمتغیرند"**، اما": **روزی عمر فیزیک نیوتنی و اصول ترمودینامیک به سر خواهد رسید**. "بدین ترتیب، از نظر کدیور، در تمامی موارد و مصادیق تعارض بین فرآورده های وحیانی با یافته های انسانی (فیزیک، زیست شناسی و ...) ، باید قوانین (تئوری ها) علمی کنار نهاده شوند و باورهای دینی حفظ گردند. برای اینکه، مطابق این نوع دین شناسی، باورهای دینی، گزاره های ثابت، فرازمانی و غیر متغیرند، اما نظریه های علمی، نظریه هایی موقتی و زود گذرند. پس به هیچ وجه نباید نگران موارد و مصادیق تعارض علم و دین بود. راه های دیگری هم برای حل مسأله ی تعارض وجود دارد. می توان به اقتفای پل فایرابند، علم را "ایدئولوژی" خواند و به هیچ وجه نگران تعارض باورهای دینی خود با این ایدئولوژی نبود. به نظر فایرابند، نظریه ی تحول داروین، هیچ مزیتی بر داستان خلقت کتاب مقدس ندارد.

۴ ـ انکار امام زمان و پیامدهای آن : فرض کنیم یک مسلمان شیعه پس از کاوش، تحقیق و درخواست ادله از قائلان، به این نتیجه منتهی شود که نه تنها هیچ دلیلی بروجود امام زمان وجود ندارد، بلکه شواهد و قرائن حاکی از آن است که این مدعا را کسانی برای تامین منافع خود برساخته اند.انصاف علمی ، صداقت اخلاقی و وظیفه ی ایمانی او چه حکم می کند؟ آیا باید منافقانه و از سر ریا بگوید که امام زمان وجود دارد؟

مقتضای انصاف علمی و صداقت اخلاقی روشن است که چیست، پس باید دید که وظیفه ی ایمانی در چنین شرایطی چیست؟ قرآن فرمان می دهد :

ولا تقف ما لیس لک به علم: و آنچه به آن علم نداری پیروی نکن (اسرا، ۳)

طباطبایی در تفسیر این آیه نوشته است: ''این آیه از پیروی و متابعت هر چیزی که بدان علم و یقین نداریم نهی می کند ، و چون مطلق و بدون قید و شرط است پیروی اعتقاد غیر علمی و همچنین عمل غیر علمی را شامل گشته و معنایش چنین می‌شود : به چیزی که علم به صحت آن نداری معتقد مشو ، و چیزی را که نمی دانی مگو ، و کاری را که علم بدان نداری مکن ، زیرا همه اینها پیروی از غیر علم است... انسانی که سلامت فطرت را از دست نداده و در اعتقاد خود پیرو آن چیزی است که آن را حق و واقع در خارج می یابد ، و در عملش هم آن عملی را می کند که خود را در تشخیص آن محق و مصیب می بیند... از اینجا نتیجه می گیریم که انسان سلیم الفطرة در مسیر زندگیش هیچوقت از پیروی علم منحرف نمی شود ، و دنبال ظن و شک و وهم نمی رود''[۹]

اما آیت الله مکارم شیرازی ، برخلاف صریح قرآنی و تفسیر طباطبایی، اخیراً فتوایی به شرح زیر صادر کرده است : ''**هرگاه ثابت شود کسی این گونه سخنان را گفته است به یقین مرتد است و از نظر علمای اسلام پا ک نمی باشد** ...ما جواب شبهاتی مانند شبهه فرد مزبور درباره امام زمان (ع) را در کتاب ***حکومت جهانی مهدی*** (ع) داده ایم ولی بدانید این افراد از طرز سخنانشان پیداست که مغرض هستند و پاسخ به درد آنها نمی خورد'' [۱۰]

فقها اعتقاد به ضروریات دین را شرط مسلمانی دانسته و انکار ضروری دین را موجب خروج از مسلمانی و ارتداد تلقی می کنند. در خصوص مصادیق ''ضروری دین'' مابین فقها اختلاف نظر وجود دارد. آقای خمینی که استاد فقهای فعلی بود، در کتاب طهاره در این خصوص چنین نوشته است:

''**آنچه در حقیقت اسلام معتبر است و پذیرندهٔ آن مسلمان محسوب می شود عبارت است از اصل وجود خدا و یگانگی او، نبوت و احتمالاً اعتقاد به آخرت** . بقیه قواعد عبارتند از احکام اسلام که دخالتی در اصل اعتقاد به اسلام ندارند. حتی اگر کسی به اصول فوق معتقد باشد ولی به خاطر شبهاتی به احکام اسلامی اعتقادی نداشته باشد این فرد مسلمان است، به شرطی که عدم اعتقاد به احکام منجر به انکار نبوت نشود. نمی شود کسی هیچیک از احکام اسلامی را قبول نداشته باشد معذالک معتقد به نبوت باشد. پس اگر بدانیم کسی اصول دین را پذیرفته و اجمالاً قبول دارد که پیامبر احکامی داشته ولی در وجوب نمازیا حج تردید داشته باشد و گمان کند نماز و حج در اوایل اسلام واجب بوده ولی در زمانهای اخیر واجب نیستند، اهل دین، چنین فردی را نامسلمان نمی شمارند بلکه دلایل کافی برای مسلمان بودن چنین شخصی وجود دارد که طبق مفاد آن دلایل هر کسی که شهادتین را بگوید مسلمان است.'' و در ادامه می افزاید: ''انصاف در این است که ادعای اینکه اسلام عبارت است از مجموع آنچه از احکام و عقاید که پیامبر اسلام آورده است و عدم التزام به برخی از آنها به هر دلیلی، موجب کفر می شود این از جمله ادعاهایی است که نمی توان تصدیق کرد''[۱۱]

بدین ترتیب، از نظر آقای خمینی فقط باور به توحید و نبوت، و احتمالاً آخرت، شرط مسلمانی است. اصل امامت شرط مسلمانی نیست، چه رسد به اعتقاد به امام زمان. اگر فقیهی، باور به امامت را شرط مسلمانی اعلام کند، با آن فتوا بیش از یک میلیارد مسلمان را مرتد به شمار آورده است. برای اینکه غیر شیعیان، اعتقادی به امامت ائمه شیعیان ندارند. اگر فقیهی اعتقاد به امام دوازدهم شیعیان را شرط مسلمانی اعلام کند، با این فتوا نه تنها بیش از یک میلیارد مسلمان را مرتد به شمار آورده ، بلکه تمام شیعیان غیر دوازده امامی را هم مرتد محسوب کرده است.

علاوه بر مسأله تعیین مواردی که انکار و نفی آنها باعث ارتداد خواهد شد، مسأله ی دیگری هم مورد عنایت بوده است که توجه به آن، تقریباً حکم ارتداد را بلامصداق خواهد کرد. مطابق فتوای آیت الله منتظری، اگر فردی پس از یقین به حقانیت دین اسلام، از سر عناد و لجاجت، اسلام راانکار و به مبارزه ی عملی با آن بپردازد، مرتد است. ایشان می فرمایند :

"حکم مرتد یعنی کسی که با یقین به حقانیت اسلام، از روی عناد و لجاجت یا انگیزه های دیگر، آن را عملاً انکار می کند و درصدد مبارزه با آن بر می آید اعدام است، ولی صرف اظهار نظر مخالف که ناشی از شک و شبهه به اسلام یا بعضی احکام آن باشد، موجب ارتداد نمی شود"[۱۲]

اما چه باید گفت وقتی که "مرجع دولتی" ، "شریعت دولتی" می سازد؟ یعنی مطابق میل ولی فقیه فتوا صادر می کند. نکته ی جالب این است که مکارم شیرازی ادعا می کند که درخواست کننده ی دلیل " **مغرض** " است و پاسخ به دردش نمی خورد. این، یعنی بستن باب گفت و گو و اقامه ی دلیل و برهان، و گشودن باب خشونت و ترور. جنایت جنایت است. صدور فرمان قتل دگراندیشان ، عملی مومنانه و مقدس نیست. جنایت و ترور، تنها چاره ی بیچارگی فقدان دلیل و برهان است .

مکارم شیرازی گمان می کند "مسلمانی" مسلمانان مشروط به تائید اوست، اما اگر ایمان و دینداری و مسلمانی مشروط به تائید "مراجع درباری" باشد، که نه تنها در برابر جنایات بی شمار (قتل عام هزاران زندانی سیاسی تابستان ۶۷، قتل های زنجیره ای وزارت اطلاعات یا به ادعای ولی فقیه: "سربازان گمنام امام زمان" و...) و ستمگری نظام جمهوری اسلامی سکوت کرده اند، بلکه خواهان گسترش سرکوب و ستمگری و حکومت ترور هستند، چنان ایمان و مسلمانی ای کمترین ارزشی ندارد. بی جهت نبود که امام محمد غزالی می گفت: **"دل از ولایت فقیه خارج است"** [۱۳] ولایت فقیه، ولایت بر اجسام است و این ولایت با نیروهای نظامی - انتظامی - امنیتی به دست آمده است.

اکبر گنجی

منبع: رادیو زمانه ، ۲۲ آبان ۱۳۸۷

پاورقی ها :

ff.۱. ۱۹۶۵-D.Z. Phillips, The Concept of Prayer London, ۱

.۱۷۴, ۱۹۷۶-D.Z. Phillips, Religion Without Explanation Oxford, ۲

۳ - کانت می گوید: "باید تلاش کنیم که خیر اعلی را اشاعه دهیم و بنابراین، اشاعه ی آن باید ممکن باشد. پس، وجود علت کل عالم طبیعت، نیز جدا از ماهیت آن و صرف نظر از محتوای اصل این ارتباط یعنی هماهنگی دقیق سعادت با اخلاق، مسلم فرض شده است... بنابر این خیر اعلی تنها با فرض موجودی متعالی که دارای علیتی همراه با خصلت اخلاقی باشد، در جهان ممکن است ...اکنون این وظیفه برای ما در نظر گرفته شده است که خیر اعلی را اشاعه دهیم، در نتیجه، این کار نه صرفاً امری جایز، بلکه ضرورتی مرتبط با وظیفه به عنوان شرط لازم است، که ما باید امکان خیر اعلی را از قبل فرض کنیم. و ایت تنها به شرط وجود خدا امکان پذیر است. این امر به ناچار فرض وجود خدا را با وظیفه ارتباط می دهد، یعنی از نظر اخلاقی فرض وجود خدا ضرورت دارد."

Immanuel Kant, Critique of Practical Reason, trans. Thomas Kingsmill Abbott London, New f.۲۲۱, PP ۱۹۰۹York and Toronto,

. Lectures and Conversations On Aesthetics, Psychology and ۱۹۸۴- Wittgenstein, Ludwig ۴ .۵۸Religious Belief, ed. Cyril. Barrett, Basil Black Well. P

.۲۹. Culture and Value. Trans. P. Winch , Basil Black Well. P ۱۹۸۹-Wittgenstein, Ludwig۵

.۵۷- Lectures and Conversations On Aesthetics, Psychology and Religious Belief, ed. P ۶

.۳۲- Culture and Value. P ۷

.۳۲- Culture and Value. P ۸

۹ -طباطبایی، *المیزان*، جلد ۱۳ ، صص ۱۲۷- ۱۲۶ .

۱۰ -رجوع شود به سایت شیعه نیوز مورخ شنبه ۲۷ مهرماه ۱۳۸۷.

۱۰۱۲۳http://www.shia-news.com/fa/pages/?cid=

البته پس از انتشار این فتوا، دفتر وی طی یک بیانیه رسمی اعلام کرد:

"در بعضی از اخبار آمده است که ما حکم ارتداد فرد یا افراد خاصی را صادر کرده ایم. باید توجه داشت که ما درباره اشخاص جز در موارد استثنایی سخن نمی گوییم و حکمی که ما در مورد ارتداد ذکر کرده‌ایم، یک حکم کلی است و انطباق آن بر افراد را کسانی که اطلاع دارند باید بر عهده بگیرند."

.۸۷۰۷۲۹۱۵۷۴.farsnews.com/newstext.php?nn=۱http://www

۱۱ –آیت الله خمینی، ***اطهاره*** ، ج ۳ ، صص ۳۲۷-۳۲۸.

۱۲ -رجوع شود به سایت ایشان:

&.۳&CAT_ID=۴&FORUM_ID=۲۸http://www.amontazeri.com/farsi/topic.asp?TOPIC_ID=

۱۳ ـ***احیاء علوم الدین***، ج ۱ ، ربع اول، کتاب العلم باب دوم.

امام زمان به چه کار فقها می آید؟

موعود گرایی ادیان و مهدی موعود شیعیان (۲)

"موعود گرایی"، یعنی نجات دهنده ای که در آخرالزمان ظهور و بشریت را از ظلم و درد و رنج نجات خواهد داد، اندیشه ای خاص تشیع نیست. این اندیشه نه تنها در ادیان ابراهیمی، که در ادیان غیر ابراهیمی هم وجود دارد. چپ ها (انگلس، کارل مانهایم، اریک هابسبام)، موعودگرایی را جنبش های انقلابی ماقبل مدرن کشاورزان علیه زمین داران تلقی می کردند. جنبش توماس مونتسر (Thomas Munzer)، کشیش و حکیم الهی، توجه انگلس و مانهایم را به خود معطوف داشت. مونتسر خواهان برابری و مالکیت اشتراکی بود. وی در ماه مه سال ۱۵۲۵ در سخنرانی برای شورشیان کشاورز بدانان گفت: "چنین ساکت و صبور نباشد! مجیز این مدعیان دیوانه، تبهکاران کافر را نگوئید! برای نبرد الهی آماده ی پیکار شوید! هنگام آن رسیده است، تابستان در آستانه ی فرا رسیدن است . "تابستان دوران سلطنت سوم بود.به گمان کسانی چون یواکیم، زمان بازگشت الیاس نبی فرا رسیده بود، که مطابق روایت عهد عتیق زمین را در کالسکه ای آتشین ترک کرده بود و با همان کالسکه باز می گشت تا کارش را به فرجام برساند .مانهایم می گفت: "هرگاه تصور در واقعیت بیرونی موجود ارضا نشود، به مکان ها و دوره هایی پناه می جوید که بر پایه ی آرزو بنا شده اند. اسطوره ها، افسانه های پریان، وعده های آن جهانی ادیان، خیال پردازی های دوستانه، سفرهای پنداری، همواره تجلیات تغییر شکل یافته ای بوده اند از آنچه زندگانی واقعی فاقد ان بود... در برخی دوره های تاریخی برآوردن آرزو از راه فرافکنی در زمان انجام می گیرد... آرزوهای زمانی را [باید] هزاره های شکوهمند (Chiliasm)" نامید [۱]. وی هزاره باوری را نیرو بخش به جنبش قشرهای ستم دیده به شمار می آورد. به گمان وی،ایده هزاره ای، با جوش و خروش روحی و برانگیختگی جسمی روستائیان- قشر زنده ای که نزدیکترین پیوندها را با زمین داشت، هماهنگ بود. مانهایم به اقتفای انگلس می نویسد:"جنبش زیر رهبری توماس مونتسر را باید به عنوان گامی در جهت جنبش های انقلابی جدید تلقی کرد...باید پذیرفت که مونتسر یک انقلابی اجتماعی بود که از انگیزه های دینی الهام می گرفت" [۲]. مانهایم این جمله را از مونتسر نقل می کند که"خود خداست که داس اش را بر می دارد تا علف های هرزه را از جمع آدمیان برکند ."به گفته ی مانهایم، هزاره باوری، دو ویژگی روحی دارد: آرزو و انتظار. زاره باوران منتظر "لحظه ی موعود" اند. آنها به هزاره ای که در آینده خواهد آمد کاری ندارند، آنها به دنبال هزاره ای هستند که "در اینجا و اکنون روی دهد". هزاره باوران امیدوارانه در انتظار لحظه موعود اند و انقلاب، شوق به تحقق آرزوهایشان در این جهان است. مانهایم هزاره باوری را خصوصیت فکری پائین ترین قشرهای جامعه

(روستائیان ستمدیده، کارگران مزدور، لومپن پرولتاریا، موعظه گران متعصب، کهنه پرستان عاطفی) به شمار می آورد. حرکت مزدک در ایران، از همین زاویه از نظر مارکسیست ها مهم تلقی می گشت .

آرزوی جهانی پر از عدل و داد، سرکوب ظالمان و حاکمیت مظلومان و مستضعفان، از ابتدا همراه بشر بوده و همه ادیان به پیروان خود وعده داده اند که فردی در آخر الزمان ظهور و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. از این جهت، یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان بر شیعیان تقدم دارند "موعودگرایی" نیازمند تبیین و تحلیل معرفت شناختی، جامعه شناختی، روانشناختی، الهیاتی و... است .

در عین حال، بررسی تاریخی مساله ی موعودگرایی در تشیع، می تواند چگونگی بر ساخته شدن امام زمان را روشن سازد. کتاب محققانه ی اندیشمند و اسلام شناس بزرگ، جناب آقای مدرسی طباطبایی از این جهت بسیار مهم است. همانطور که در "قرآن محمدی" گفته شد، مقتضیات درون متنی مستقل از باورهای شخصی نویسنده است. ایده ی مرگ مولف ناظر به این پیش فرض است. هر اثری پس از تولد، مستقل از مولف به حیات خود ادامه خواهد داد. "قرآن محمدی" هیچ سخنی در خصوص باورهای جناب مدرسی طباطبایی بیان نمی کرد. بحث "قرآن محمدی" ناظر به مقتضیات درون متنی کتاب ***مکتب در فرایند تکامل*** بود . ادعای "قرآن محمدی" این بود که آن کتاب نشان می دهد که امام دوازدهم شیعیان وجود ندارد و برخی از شیعیان امام حسن عسکری، در نزاعی مالی و درگیری بر سر جانشینی، آن ایده را برساختند. با این همه، تنها منبع این مدعا، کتاب جناب مدرسی نبود و نیست. مطابق ادعای شیعیان دوازده امامی، فرزند امام یازدهم، از سال ۲۶۰ ق، تا ۳۲۹ ق، به مدت ۶۹ سال در غیبت صغری بوده و پس از آن وارد غیبت کبری شده است. بهترین راه وقوف بر واقعیت، رجوع به متون همان دوره است، نه کتاب های ایدئولوژیک بعدی. تفاوت عمیق نگرش شیعیان حاضر در عصر ائمه به آنان، با نگرش شیعیان کنونی، حکایت از تغییر الگوی اساسی دارد .

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، یکی از شیعیانی است که شیخ طوسی، ابن داود، علامه حلی، میزا محمد باقر موسوی خوانساری و... او را ثقه و مورد اعتماد طایفه ی شیعه ی امامیه معرفی کرده اند. او نویسنده کتاب ***فرق الشیعه نوبختی*** است. کتاب وی متعلق به نیمه دوم قرن سوم است، یعنی متعلق به دوره غیبت صغری است. برای اینکه، دیگر نویسنده شیعی که کتاب خود را از روی کتاب وی نگاشته است، یعنی سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری نمیری قمی، یکی از بزرگان محدثان شیعه، در سال ۲۹۹ یا ۳۰۰ یا ۳۰۱ فوت کرده است. وی در زمان حیات خود با امام حسن عسگری هم ملاقات کرده است. نام کتاب وی **المقالات و الفرق** است. دکتر محمد جواد مشکور این کتاب را در سال ۱۳۴۱، پس از تصحیح، با مقدمه و تعلیقات مفصل، به وسیله انتشارات عطایی به طبع رساند. دکتر مشکور کتاب ***فرق الشیعه*** را هم ترجمه و در سال ۱۳۵۳ به وسیله بنیاد فرهنگ ایران به طبع رسانید. او در مقدمه کتاب نوبختی، نشان می دهد که ***المقالات و الفرق*** از روی **فرق الشیعه** رونویسی شده است. توضیح این نکات معطوف به دو واقعیت است: اول- شیعه بودن آندو، دوم- نگارش این دو متن در دوران غیبت صغری. دکتر مشکور، به کتاب ***فرق الشیعه*** پاورقی های بسیاری افزده اند و تقریباً مطالب اضافی ***المقالات و الفرق*** را در پاورقی های ***فرق الشیعه*** آورده اند. در اینجا با مرور این کتاب نشان خواهیم داد که اندیشه ی مهدی موعود در شیعه چگونه شکل گرفت؟ نگاه تاریخی به زاده شدن یک ایده، مراحل رشد و فربه شدن اش،آگاهی بسیار دقیق تری از سرشت آن ایده به آدمی می دهد . شیعیان، پس از شهادت علی بن ابی طالب، تعیین مصداق مهدی موعود را آغاز کردند.

پس از شهادت علی بن ابی طالب، سبائیه او را مصداق ایده ی مهدویت اعلام کردند و گفتند: "**علی کشته نشده و نمرده و نمیرد و کشته نشود تا اینکه تازیان را به چوب دست خود براند و زمین را که از ستم و بیدادگر انبار شود پر از دین و داد کند**" [۳]

گروه دیگری از پیروان علی بن ابی طالب، امامت را حق محمد بن حنفیه دانستند و پیرو او شدند. پس از شهادت حسن بن علی و حسین بن علی، گروه دیگری از شیعیان هم محمد بن حنفیه را شایسته امامت تشخیص دادند. "گروهی گفتند که **محمد بن حنفیه امام مهدی و جانشین علی بن ابی طالب است** [۴] کثیر عزه شاعر اهل بیت که محمدبن حنفیه را مهدی موعود می دانست، شعر زیر را برای او سرود:

هدیت یا مهدینا ابن المهتدی انت الذی ترضی به و نرتجی

انت ابن خیر الناس بعد النبی انت امام الحق لسنا نمتری

یا بن علی سر و من مثل علی

یعنی:

راه یافتی ای مهدی ما پسر راه یافته تو کسی هستی که ما به تو خوشنودیم و امیدواریم

تو پسر بهترین مردم پس از پیغمبری تو امام برحق هستی و ما در آن شکی نداریم

ای پسر علی برو و چه کسی مانند علی است

پس از مرگ محمد بن حنفیه : "گروهی گفتند که **محمدبن حنفیه مهدی موعود است** و علی علیه السلام او را بدین نام خوانده است، او نمرده و نخواهد مرد و نیز نشاید که بمیرد، بلکه ناپدید شده و دانسته نیست در کجا باشد. بزودی باز گردد و زمین از آن او شود و بر جهانیان پادشاهی کند و امامی پس از ناپدید شدن او نیاید مگر تا خود او باز گردد" [۵]. "گروهی گفتند که محمد بن حنفیه زنده است و نمرده است و نمرده و به کوه رضوی که میان مکه و مدینه می باشد جای دارد و آهوان بامداد و شامگاه پیش وی آیند و او از شیر آنها بیاشامد و از گوشتشان بخورد و دو شیر بر راست و چپ او جای دارند و تا آنجا که برانگیخته شود از وی پاسبانی کنند. برخی گفته اند که بر سوی راست او شیری و بر جانب چپش پلنگی است. باری این دسته چشم به راه اویند و گویند که پیغمبر مژده ی امدن او را داده و وی کسی است که زمین را پر از داد و برابری کند" [۶]. گروه دیگری از پیروان او "گویند که هرکس به امامت نامزد شود باید از فرزندان محمدبن حنفیه باشد و **مهدی قائم** از پشت وی خواهد بود" [۷]. بعدها، گروه دیگری از شیعیان پیرو محمد بن حنفیه "گفتند که **مهدی قائم ابوهاشم** [فرزند محمدبن حنفیه] است و برآفریدگان ولایت یابد و باز گردد و به کارهای مردم رسیدگی کند و جهان از آن او شود و جانشینی پس از وی نباشد" [۸]. گروهی از پیروان محمد بن حنفیه گفتند: "که **عبدالله بن معاویه مهدی قائمی است که پیغمبر به آمدن وی مژده داده است** . وی زمین را از آن خود سازد و گیتی بیداد و ستم گرفته را پر از برابری و داد کند و پیش از آنکه در گذرد امامت را به مردی از بنی هاشم از فرزندان علی بن ابی طالب بسپارد و آنگاه بمیرد" [۹]

در سال ۱۲۰ هجری، زید فرزند امام سجاد، به اتفاق گروهی از شیعیان کوفه علیه بنی امیه قیام کرد و در سال ۱۲۱ در کوفه کشته شد. فرقه ی زیدیه، زید را امام پنجم شیعیان معرفی می کنند. یمن مرکز اصلی شیعیان زیدی است. سیر حوادث، انتخاب های گوناگون و به راههای متفاوت رفتن، نشان می دهد که ماجرا به گونه ای نبوده است که شیعیان دوازده امامی کنونی گزارش می کنند. اگر از ابتدا باورهای روشنی وجود داشت که هر کس خود را شیعه تلقی می کرد، باید آنها را می پذیرفت،آن همه اختلاف معنا نداشت. تشیع برساخته ای تاریخی است .با درگذشت هر امامی ، اختلاف پیروان آن امام آغاز می شد و فرد خاصی مصداق مهدی موعود معرفی می گردید:

"چون ابوجعفر [امام باقر] درگذشت [در سال ۱۱۴ هجری] یاران او به دو دسته گردیدند: گروهی از آن دو به امامت محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب که در بیرون از مدینه جای داشت و در آن شهر کشته شد بگرویدند، **و او را مهدی قائم دانستند**. ایشان گفتند که او نمرده و نخواهد مرد... چه پیغمبر فرموده است که :"مهدی قائم، هم نام من است و پدر وی نام پدر مرا دارد" [۱۰]

پس از درگذشت ابو عبدالله جعفربن محمد (امام صادق)، "گروهی از ایشان گفتند که جعفربن محمد زنده است و نمرده، و نمیرد و **او مهدی است** . سرانجام آشکار شود و بر مردمان فرمانروایی کند" [۱۱]

گروه دیگری از شیعیان (اسماعیلیه خالصه) مدعی شدند که نصب اسماعیل از سوی امام صادق به امامت محرز است، لذا: "پس از جعفر بن محمد پسرش اسماعیل بن محمد امام بود و مرگ اسماعیل را در زمان پدرش انکار کرده... اسماعیل نمرده و نخواهد مرد تا اینکه زمین از آن وی گردد و به کار جهانیان پردازد . **اسماعیل مهدی قائم است**، زیرا پدرش پس از خود به امامت او اشاره کرده و پیروان خود را پایبند ولایت او ساخته و گفته است که وی خواجه و سرور ایشان است... و **قائم آخرالزمان است**" [۱۲]

شیعیان دوازده امامی،بعدها در متون خود، اسماعیل را شخصی فاسق، شرابخوار و زن باره معرفی کرده و این عوامل را به عنوان دلیل خلع او از امامت ذکر کرده اند [۱۳]. ازامام صادق هم روایت کرده اند که خداوند به دلائلی امامت اسماعیل را نسخ کرده و درباره ی او بدا حاصل شده است: "ما بدالله فی شیء کما بداله فی اسماعیل ابنی". اما این سخنان از سوی کسانی که اسماعیل را امام و مهدی موعود می دانستند، پذیرفته نشد .

گروه دیگری از شیعیان (اسماعیلیه مبارکه) ضمن قبول درگذشت اسماعیل، اعلام کردند که چون امامت از برادر به برادر منتقل نمی شود، امام صادق پس از درگذشت اسماعیل، فرزندش محمد بن اسماعیل را به امامت منصوب کرد. به نظر اینان، مهدی قائم فرزند اسماعیل مقلب به مکنوم یا امام پنهان، است:""ایشان پندارند که محمد بن اسماعیل نمرده و زنده است و در شهرهای روم همی زید، و **وی قائم مهدی است**."[۱۴]

پس از وفات موسی بن جعفر (امام کاظم)، گروهی از شیعیان وی : "گفتند که موسی بن جعفر نمرده و زنده است، و نمیرد تا اینکه شرق و غرب زمین از آن او گردد، و گیتی آکنده از ستم را پر از داد کند، و **او مهدی قائم است**"[۱۵]
گروه دیگری از شیعیان گفتند: "او امام قائم است و بمرد و امامی جز او نباشد، ولی پس از مرگ بازگشته و در جایی پنهان شده، و یاران او با وی دیدار کنند و او به ایشان امر و نهی می فرماید... [مطابق روایت] بدان جهت قائم را قائم نامند که پس از مرگ بر می خیزد" [۱۶]. برخی دیگر از پیروان وی، امامان بعدی شیعیان را جانشین وی می دانند، اما پس از برانگیخته شدن امام کاظم، آنها باید کار را به او واگذار کنند .

پس از وفات امام رضا، گروهی به امامت احمدبن موسی بن جعفر، برادر امام رضا که قبرش در شاه چراغ است، رفتند. اما گروه دیگری امامت محمدبن علی بن موسی بن جعفر، مقلب به امام جواد، را پذیرفتند. این امر، پرسش و گفت و گوهای بسیاری در شیعیان ایجاد کرد. برای اینکه امام جواد در هفت سالگی به امامت رسید و در بیست و پنج سالگی از دنیا رفت. پرسش این بود که چگونه کودکی که به سن تکلیف نرسیده است، می تواند امام و رهبر شود؟ عصمت و علم لدنی، از نظر شیعیان دوازده امامی فعلی، اوصاف امامانند. اگر عصمت و علم لدنی امری خدا دادی باشد، ارزش چندانی برای فرد در پی نمی آورد. برای اینکه نتیجه جهد و کوشش فرد نیست، خدای پرسش ناپذیر، بی حساب و کتاب، می دهد و می گیرد. اما اگر قرار شود این اوصاف مایه ی فضیلت شخص باشند، باید امری اکتسابی تلقی شوند. مرتضی مطهری چنین تلقی ای را تبیین می کرد. در این صورت پرسش این است که چگونه کودک خردسال واجد عصمت و علم لدنی می گردد و به همین دلیل، امام دیگران می شود. کودک هفت ساله باید کثیری از بزرگان دین و دانش را راهبری علمی و هدایت عملی کند. امام جواد در سال ۲۰۳ درگذشت و همین مشکل برای فرزند ایشان پیش آمد. علی بن محمد مقلب به امام هادی، در هشت سالگی به امامت رسید. پس از وفات امام هادی، گروهی از شیعیان ایشان، محمد بن علی ،فرزند او را امام و" **مهدی قائم** "خواندند [۱۷]. شماری از شیعیان، جعفربن علی، مقلب به جعفر کذاب را امام معرفی کردند. اما گروه دیگری از شیعیان امام دهم، حسن بن علی الهادی را امام خود نامیدند.

امام یازدهم، حسن بن علی، در ۲۶۰ هجری درگذشت. شیعیان امام عسگری، پس وفات ایشان، به چهارده دسته تقسیم شدند. بر سر ارث او میان برادر و مادرش اختلاف افتاد و دعوای آنها به حاکم کشیده شد : "چون در ظاهر فرزندی از او نیافتند، میراث او را در میان برادرش جعفر و مادرش تقسیم کردند"[۱۸]

در آن زمان نزاع شدیدی میان شیعیان در گرفت. محور اساسی اختلاف آنها، فرزند نداشتن امام یازدهم و تعیین تکلیف امامت پس وفات او بود. سر درگمی شیعیان امام یازدهم، در گفت و گوهای آنان بخوبی عیان است:

"گروه نخستین گفتند که حسن بن علی نمرده و زنده و **مهدی قائم** است و او را هیچ پسر نبود و غایب شد و نشاید بمیرد، چه هیچگاه گیتی از امام تهی نیست... گروه دوم گفت که حسن بن علی در گذشت و پس از مرگ زندگی از سر گرفت و **او مهدی قائم است** . زیرا بنا به روایتی که رسیده قائم آن است که پس از مرگ بر خیزد و قیام کند و فرزندی از وی نمانده باشد" [۱۹]

"گروه سوم گفتند که حسن بن علی درگذشت و برادرش جعفر پس از وی به امامت نشست. چه حسن وی را جانشین خویش ساخت... گروه چهارم گفتند که امام پس از حسن جعفر است، و امامت به وی از پدرش رسیده است... گروه پنجم به امامت محمدبن علی که در روزگار پدرش در گذشت باز گشتند... و گفتند **او مهدی قائم است" [۲۰]**

"گروه ششم گفتند که حسن بن علی پسری داشت که او را محمد نامید ...**او مهدی قائم است**" [۲۱]

"گروه هفتم گفتند که چون هشت ماه از مرگ حسن بگذشت، او را پسری پدید آمد... او امام نادیده و پنهان است" [۲۲]

"گروه هشتم گفتند که اصلاً حسن را فرزندی نبود، زیرا پس از آزمایش و جستجوی بسیار او را پسری نیافتیم. اگر گوئیم که او بمرد و وی را در نهان فرزندی بود، لازم آید که چنین سخنی را درباره ی هر مرد بی فرزندی که مرده باشد بتوان گفت، نیز ممکن است ادعا کنیم که پیغمبر را پسری بوده که پس از وی به جای او نشسته است. همچنین بگوئیم که عبدالله بن جعفربن محمد فرزندی داشته و یا ابوالحسن رضا را به جز ابوجعفر سه فرزند بازمانده، که یکی از

ایشان امام بوده است. زیرا همین سان که بنا به اخبار رسیده پیغمبر را پسری باز نماند، و عبدالله بن جعفر فرزندی نداشت، و رضا علیه السلام را چهار فرزند نبود، حسن نیز چون در گذشت از او فرزندی نمانده بود. ولی باید دانست که کنیز حسن در هنگام مرگش از وی بار داشت و به زودی پسری بزاید و او امام خواهد بود. زیرا نشاید که امامی بمیرد، و از وی پسری بازنماند، و امر امامت بطلان پذیرد، و زمین از حجت و راهبر تهی گردد" [۲۳]

کسانی که باور داشتند امام حسن عسگری در زمان حیات خود دارای فرزند بوده است، به معتقدان به حامله بودن کنیز امام یازدهم، چنین پاسخ گفتند: "اگر گوئید که هر چند کوشیدید از وی فرزندی نیافتید، و زن او را از وی باردار دیدید، سخن به دروغ گوئید. زیرا ما در آبستنی آن زن پژوهش و جستجوی بسیار کردیم، و از بهر اندر یافتن حقیقت آن داستان کوشش فراوان نمودیم، و آن زن را پس از مردن وی باردار نیافتیم. حال ما در فرزند داشتن حسن پیش از مرگ وی از شما راستگو تریم، زیرا از روی خرد و عادت روا بود که مردی را در نهان فرزندی باشد، و او از مردم پنهان باشد، و سپس آشکار شود، و تبار خویش بدرستی نشان دهد". اینان نقد دیگری هم بر معتقدان به حامله بودن کنیز امام عسگری وارد آوردند. گفتند: "با روایات بسیار و درستی که از امامان راستگو رسیده است، آبستنی زن بیش از نه ماه نتواند بود. اکنون از آن زمان سالها می گذرد و شما به هیچ دلیل و نشانی هنوز چشم به راه زائیده شدن آن کودک هستید" [۲۴]

هر دو سوی گفت و گو، در نقد یکدیگر به "واقعیت خارجی" استناد می کردند، یعنی نه امام عسگری فرزندی در زمان حیات خود داشته، و نه کنیز او حامله بوده است و فرزندی به دنیا آورده است. اما هر دو سوی گفت و گو، برای اثبات باور خود، به "شواهد و قرائن خارجی" استناد نمی کردند. یعنی نه فرزند امام را به کسی نشان می دادند یا کسی او را دیده بود، و نه کنیز او را حامله یا در حال وضع حمل کردن و به دنیا آوردن فرزند نشان می دادند. هر دو سوی گفت و گو، براساس پیش فرض های کلامی نامدلل، برای امام یازدهم فرزندی بر می ساختند. پیش فرض آنها این بود:

الف ـ زمین هرگز از حجت خدا (امام) خالی نخواهد بود.

ب ـ محال است امامی از دنیا برد و فرزندی از خود به یادگار نگذارد. این مدعا از مدعای اول استنتاج می شد.

گروه نهم، از دو واقعیت خارجی، نتیجه ی مهمی استنتاج کردند :

واقعیت اول: درگذشت امام یازدهم، پدر و نیاکانش .

واقعیت دوم: فرزند نداشتن امام یازدهم.

نتیجه: امامت مثل نبوت پایان یافته است: "صحیح است که امامی پس از حسن نبود. همان سان که پیغمبری پس از محمد قطع گشت، روا بود که امامت نیز قطع شده، رشته ی آن بگسلد" [۲۵]. این گروه هم برای تحکیم مدعای خود، به باورهای درون دینی و واقعیات خارجی استناد کرد .

باور دینی- امامان پیشین گفته اند که زمین هیچگاه از حجت خدا خالی نخواهد بود، مگر آنکه خداوند به دلیل گناهان مردم، بر آنها خشم گیرد و تا زمانی که خود تشخیص دهد، دیگر حجتی برای آنها نفرستد .

باور دینی- امام صادق فرموده اند: ان الفتره هی الزمان الذی لایکون فیه رسول و لاامام: فترت زمانی است که در آن پیغمبر یا امامی نباشد ."

واقعیت خارجی- بین پیامبران الهی هم فترتهایی چند قرنه وجود داشته است ، چنانچه بین عیسی و محمد پیامبر جدیدی نیامد.

اینان براساس باورهای درون دینی و واقعیت بی فرزندی امام یازدهم، پرسشی را مطرح کردند و سپس پاسخ مهمی بدان داداند. پرسش: اگر با درگذشت امام یازدهم فترتی در ارسال امام ایجاد شده و امامت تا زمانی که خداوند امام جدیدی تعیین کند، پایان یافته است، تکلیف شیعیان چیست؟ پاسخ: شیعیان باید: "بدانچه را که پیشینیان ما فرموده اند کار کنیم، و از آنچه ما را باز داشته اند بپرهیزیم، و دانشی را که از بزرگان دین به ما رسیده است کار بندیم، و بدانیم که پیغمبران و امامان پیشین مرده، و رخت از این جهان بر بستند. چنانکه حجت و راهبر مردم پیش از پدید آمدن پیغمبر ما [محمد] دستورهای عیسی و دانشی بود که از بزرگان دین وی در دست داشتند، و به پیغمبری عیسی و مردن او راهبری جانشینان وی معتقد بودند" [۲۶]

گروه دهم گفتند که امام یازدهم جعفر بوده است، نه حسن عسکری. اینان جعفر را قائم می خواندند. هواخواهان امامت حسن بن علی، یک شب مروج اصلی این ایده، یعنی نفیس، را در حوض بزرگی غرق می کنند. گروه یازدهم گفتند چون نمی دانند امام کیست، همچنان بر امامت حسن بن علی پایدار باقی می مانند .

در شرایطی که شیعیان نه فرزندی از امام یازدهم در دوران حیاتش دیده بودند و نه نظارت بر کنیز امام یازدهم منجر به زایمان او شد، تکلیف شیعیان چه بود. گروهی از شیعیان، در اینجا بود که ایده ی ''فرزند نادیده ، پنهانی و غائب'' را مطرح کردند. گروه دوازدهم شیعیان امام حسن عسگری، ضمن قبول درگذشت آن امام، گفتند امامت باید در نسل امام یازدهم ادامه یابد. هیچ فرد یا گروهی از شیعیان حق ندارد امامی برای جانشینی امام یازدهم تعیین کند. هیچ کس مجاز نیست در خصوص فرزند داشتن یا نداشتن آن امام کاوش و پرس و جو کند. حتماً امامی از پشت این امام وجود خواهد داشت و در وقت خود پدیدار خواهد شد. هیچ کس نباید درباره قائم گفت و گو کند : ''و نیز روا نباشد تا فرمان خدا نرسد نام قائم را یاد کنند، و یا از جای وی پرسند. چه او تنها و ترسان در پرده ی خدا پنهان است.ما را نشاید که درباره ی او گفت و گو کرده و از کار او جست و جو کنیم، و جست و جوی از او هیچگاه روا و شایسته نیست، زیرا اگر آنچه که بر ما پوشیده شده آشکار گردد، به ریختن خون وی و ما انجامد... اخبار بسیاری رسیده که ولادت قائم بر مردم پوشیده است، مگر اینکه ظهور کند و شناخته گردد، و معلوم شود که او امام و پسر امام و وصی پسر وصی است'' [۲۷]

گروه سیزدهم گفتند که حسن بن علی درگذشته است و چون فرزندی ندارد، پس از وی ، جعفر بن علی امام است: ''اگر امامی درگذرد و از او پسری باز نماند ناگزیر امامت به برادرش خواهد رسید'' [۲۸]

بر سازندگان امام غایب، مجبور بودند به پرسش مهمی پاسخ گویند: دلیل یا دلائل غیبت فرزند امام یازدهم چیست؟

پاسخ اول: پنهان شدن امام، بهترین تدبیر برای حفظ جان وی از توطئه های عباسیان برای شهید کردن ایشان است [۲۹]. مخالفان می گفتند اولاً همه ی امامان شهید نشده اند. ثانیاً امام باید شجاع و آماده شهادت باشد. ثالثاً امام غائب چگونه می تواند مردم را هدایت کند؟

پاسخ دوم: اگر امام زمان حاضر باشد، مجبور است با طاغوت های زمانش بیعت کند. بیعت تعهد آور است و غیبت بهترین راه گریز از بیعت است. مخالفان می گفتند امام دوازدهم می تواند حاضر باشد و مثل امام حسین از بیعت خود داری کند. قائلان به غیبت پاسخی از جانب امام دوازدهم ارائه کردند. گفته شد که امام دوازدهم در توقیعی به اسحاق بن یعقوب، علت غیبت را چنین تعلیل کرده اند: ''اما درباره ی علت غیبت، خداوند متعال می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی پرسش نکنید که اگر [پاسخ آن] بر شما آشکار شود، برایتان ناخوشایند است، همه ی پدران من، بیعت طاغوت زمان برگردنشان بود، ولی من در حالی ظهور خواهم کرد که بیعت هیچ طاغوتی برگردنم نباشد''[۳۰] این پاسخ اولا با عمل امام حسین تعارض دارد. ثانیاً همه ی امامان یازده گانه شیعیان را به بیعت با طاغوت های زمانه متهم می کند و دامان خود را از این امر منفی پاک می دارد. بعید است امام دوازدهم درباره ی پدران خویش چنان سخنی گفته باشند. به احتمال زیاد، این توقیع را دیگران ساخته اند.

پاسخ سوم: شیعیان علت غیبت امام اند. خواجه نصیر طوسی در ***تجرید الاعتقاد*** به اقتفای شریف مرتضی می نویسد: ''انحصار اللطف فیه معلوم للفضلاء و وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا'' [۳۱]. وجود امام لطف است و تصرفش لطف دیگری است و ما علت غیبت او و عدم تصرفش شدیم. یک تعبیر از این مدعا این است که به علت سست ایمانی مردم و گناهان آنان امام غیبت کرده است. قائلان به وجود فرزند امام دوازدهم، وقتی در توجیه دلائل غیبت خود را ناتوان احساس کردند، خود مردم را مقصر جلوه دادند و علت غیبت به شمار آوردند تا دهان پرسش کنندگان بسته گردد.

در متون روایی، آزمایش مردم به عوان علت غیبت مهدی موعود ذکر شده است . امام صادق گفته اند: '' این امر (فرج مهدی موعود) پیش نخواهد آمد، مگر پس از ناامیدی، و به خدا سوگند این کار رخ نخواهد داد، مگر آنکه شما از یکدیگر شناخته شوید و مورد آزمایش قرار گیرید تا آنکه سعادتمند به سعادت برسد و شقاوتمند به شقاوت'' [۳۲]

نگرش تاریخی به تاریخ تشیع نشان می دهد که وقتی امامی فوت می کرد، پیروان او به چند فرقه و گروه تقسیم می شدند. برخی از گروه ها، امام متوفی را، مهدی قائم می خواندند. گروه های دیگر هم که پیرو یکی از فرزندان یا برادر امام متوفی می شدند، مهدی موعود خاص خود را داشتند. چندین ''پیغمبر ''و ''مهدی موعود'' در این دوران (از شهادت علی بن ابی طالب تا وفات امام یازدهم) ظهور کرده است. حتی عباسیان هم یک مهدی داشته اند.

روشن است که گزارش های تاریخی هیچ شاهد و قرینه ای برای فرزند داشتن امام حسن عسگری ارائه نمی دهند. تنها متکای این برساخته، موعود گرایی ادیان و آدمیان است. با دلائل عقلی هم نمی توان وجود فردی با طول عمر بیش از هزار و دویست سال را اثبات کرد. ضمن آنکه این ادعا با علم تجربی هم سازگار نیست. شیعیان دوازده امامی فقط می توانند باور خود را به ایمان و تعبد متکی کنند. در این صورت باید به این پرسش پاسخ گفت که مهدی موعود دوازده امامی ها با مهدی موعود دیگران چه تفاوتی دارد؟ چگونه می توان میان این مدعیات متعارض به حقیقت نزدیک شد؟ آنها هم ادعا های بسیار عجیبی درباره مهدی موعود خود کرده اند که به اندازه ی ادعای شیعیان دوازده امامی نامدلل است. دو راه بیشتر وجود ندارد: اول- داوری عقلی در خصوص این گونه باورها و پذیرش مدعای مدلل. دوم- چوبین خواندن پای استدلال و پناه گرفتن در سنگر ایمان. در این صورت هیچ فرقی میان مدعیات گوناگون وجود نخواهد داشت، برای اینکه همه ی آنها نامدلل اند. هر کس در این عالم به چیز یا چیزهایی ایمان بلادلیل دارد. تعطیل کردن عقل به معنای تعطیل کردن داوری و انتخاب است. تفکیک "جعلی" و "واقعی"، و تمایز آن دو از یکدیگر، فقط با عقل و علم امکان پذیر ست. صدق و کذب مستقل از دین و ایمان است. فرو کاستن صدق، حقیقت و واقعیت به ایمان و دین، به معنای نابود کردن همه ی آنهاست. برای اینکه، صدها دین و هزاران ایمان وجود دارند. در این صورت هر مومنی، دین خود را حقیقت و ادیان دیگر را جعلی و کاذب خواهد خواند .

اگر امامت یکی از اصول عقاید شیعیان است و اگر اصول عقاید عقلی (استدلالی) است، پس چاره ای جز مدلل کردن مدعا وجود ندارد. شیعیان دوازده امامی تعجب می کنند که چرا آنانکه اسماعیل را امام و مهدی موعود تلقی می کردند، مرگ او را باور نکردند؟ غیر شیعیان دوازده امامی هم تعجب می کنند که چرا وقتی امام عسگری فرزندی نداشت و هیچ یک از کنیزانش هم حامله نبود، شیعیان دوازده امامی او را دارای فرزند تلقی می کنند؟ در هر دو مورد، شواهد موثق خارجی انکار شد. در مورد اول، اسماعیل با تائید رسمی مقامات وقت به خاک سپرده شد. در مورد دوم به دلیل نزاع بر سر ارث و میراث میان مادر و برادر و خواهر امام یازدهم، به دستور مقامات وقت، جست و جوی بسیاری صورت گرفت، اما نه فرزندی از پیش یافت شد و نه در طول مدت دو سال نظارت، هیچ یک از کنیزان امام عسگری فرزندی به دنیا آورد. این واقعیت نشان می دهد که وقتی پای باورهای دینی در کار است، چشم ها به روی واقعیت های معارض بسته می گردد و مومنان واقعیت را آن گونه که خود می خواهند، "می سازند". **طبری** نوشته است که در دوران غیبت صغری شخصی ادعا می کند که محمد بن عسگری، یعنی همان مهدی موعود است. خلیفه عباسی، المقتدر، دستور می دهد تا بزرگان و شیوخ شیعیان جمع گردند تا تکلیف این مسأله مشخص شود. تمامی بزرگان گرد آمده او را کذاب خوانده و می گویند امام حسن عسکری فرزندی نداشته است. به دستور خلیفه مدعی را زندانی و حدود یک ماه در حضور مردم او را تعزیر می کنند .

در پایان این بخش، جلب توجه خواننده به یک تفکیک، بسیار مهم است. باید میان "مفهوم" دینی مهدی موعود و "مصادیق" ای که در طول تاریخ از سوی افراد و فرق مختلف به عنوان مهدی موعود معرفی شده اند، تمایز قائل شد. هر فرقه ای، کاندیدای خود را مصداق حقیقی مهدی موعود همه ادیان معرفی می کند. شیعیان دوازده امامی در این خصوص، گوشه چشمی به وعده مسیحیان و یهودیان هم داشته اند و برای اینکه بیرق موعود نجات دهنده را از دست آنان در آورند، مدعی شده اند که مسیح با امام زمان ما خواهد آمد و پشت سر او نماز خواهد گذارد. سید محمد خاتمی اخیراً در کنفرانس دین در دنیای جدید در تهران به میهمانانش همین نکته را گوشزد کرد و گفت: "دیگر نیازی به آمدن پیامبر جدید نخواهد بود و اگر ظهوری در آخرالزمان هست، چنانکه مسیحیت به ظهور مجدد حضرت عیسی مسیح (ع) معتقد است و **مسلمان نیز در انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) است که همراه او مسیح نیز خواهد آمد**، نه برای ارائه و بیان دین جدید، بلکه برای تحقق دین به گونه ای است که خداوند خواسته و درخور شأن والای آدمی است" [۳۳]. این ادعا بلا دلیل است. مسیحیان تاکنون نتوانسته اند با شواهد مستقل تاریخی وجود تاریخی عیسی را اثبات کنند. حال خاتمی به آنها می گوید که مسیح شما به همراه فرزند امام یازدهم ما ظهور خواهد کرد. ولی او فراموش کرده است که اول باید دلائل صدق این مدعا (وجود فرزند امام یازدهم) را عرضه بدارد.

ممکن است فردی وجود مهدی موعود شیعیان دوازده امامی را انکار کند، ولی موعود گرا باشد و ایمان داشته باشد که در نهایت عدل بر ظلم پیروز خواهد شد و سیر حرکت جمیع آدمیان به سوی فضائل اخلاقی و بسط عدالت خواهد بود.

اکبر گنجی

منبع: رادیو زمانه، ۲۵ آبان ۱۳۸۷

پاورقی ها :

۱ -کارل مانهایم،***ایدئولوژی و اوتوپیا*** ، ترجمه فریبرز مجیدی، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۵،ص ۲۱۱- ۲۱۰

۲ -پیشین، ص ۲۱۷.

۳ -***ترجمه فرق الشیعه نوبختی***، به خامه دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳،ص ۴۰ .

۴ -پیشین، ص۴۷ .

۵ -پیشین، ص۴۸.

۶ -پیشین، صص ۵۱- ۵۰.

۷ -پیشین، ص ۵۵.

۸ -پیشین، ص ۵۷.

۹ -پیشین، ص ۶۰.

۱۰ -پیشین، ص ۹۴.

۱۱ -پیشین، ص ۱۰۰.

۱۲ -پیشین، ص ۱۰۱.

۱۳ -عطا ملک جوینی در این خصوص می نویسد: ‘‘شیعه گفتند امام معصوم جعفر است و او نص بر پسر خود اسماعیل کرد، و بعد از آن اسماعیل شراب مسکر می خورد. جعفر صادق بر آن فعل انکار کرد و روایت است از او که گفت اسماعیل نه فرزند من است، شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است و نقلی دیگر است که که فرمود:‘‘بدالله فی امر اسماعیل’’، بر پسر دیگر، موسی نص کرد. قوم مذکور که از کسانیان به روافض نقل کرده بودند خود را به اسماعیل بستند و از روافض جدا شدند و گفتند اصل نص اول است، و بدا بر خدا روا نیست و هر که باطن شریعت بدانست اگر به ظاهر تغافلی کند معاقب نباشد، و امام خود آنچه فرماید و کند حق باشد. اسماعیل را از آن شراب خوردن خللی و نقصانی نیست، ایشان را اسماعیلی نام نهادند... اسماعیل پیش از جعفر صادق در سنه ۱۴۵ وفات کرد. جعفر صادق رضی الله عنه والی مدینه را که از قبل خلفای عباسی حاکم آنجا بود با جمعی انبوه از معارف و مشایخ مدینه حاضر کرد و اسماعیل را بعد از آنکه از دیه عریض که بر چهار فرسنگی شهر است و آنجا وفات کرده بود بر دوشهای مردمان به شهر آورده بودند با ایشان نموده و محضری بست بر وفات او موشح به خطوط آن جماعت و او را به بقیع دفن کرد ’***تاریخ جهانگشای جوینی*** ، جلد ۳ ، صص ۱۴۶- ۱۴۵.

۱۴ - ***ترجمه فرق الشیعه نوبختی*** ، پیشین، ص ۱۰۷.

۱۵ -پیشین، ص ۱۱۸.

۱۶ -پیشین، ص ۱۱۹.

۱۷ /-پیشین، ص ۱۳۸.

۱۸ -پیشین، ص ۱۳۹.

۱۹ -پیشین، صص ۱۴۱- ۱۴۰.

۲۰ -پیشین، صص۱۴۵- ۱۴۲.

۲۱ -پیشین، ص ۱۴۶.

۲۲ -پیشین، ص ۱۴۶.

۲۳ -پیشین، صص۱۴۸- ۱۴۷.

۲۴ -پیشین ص ۱۴۸.

۲۵ -پیشین پیشین ، ص ۱۴۹.

۲۶ -پیشین،صص ۱۵۰- ۱۴۹.

۲۷ -پیشین، صص ۱۵۴- ۱۵۲.

۲۸ -پیشین، ص ۱۵۶.

۲۹ -محمدبن علی صدوق، ***کمال الدین و تمام النعمه*** ،تصحیح علی اکبر غفاری، قم، موسسه النشر الاسلامی، ص ۴۸۱.

۳۰-یک احمدبن علی طبرسی، ***الاحتجاج علی اهل اللجاج*** ، ج ۲ ، ص ۴۷۱.

۳۱ -خواجه نصیر طوسی، ***کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد***، شرح جمال الدین حسن مشهور به علامه حلی، موسسه اعلمی، بیروت، ۱۹۷۹، ص ۳۸۸.

۳۲ -**الکافی** ، ج ۱ ، ص ۴۳۱.

۳۳ -رجوع شود به سایت محمد خاتمی http://www.khatami.ir/fa/speech/ :۴۱html.

امام زمان به چه کار فقها می آید؟

نقد دین، نقد دولت (۳)

بسیاری از افراد صادقانه و مومنانه به امام زمان باور دارند.هیچ کس مجاز نیست به مردم یا باورهای آنان اهانت کند. احترام به دیگری، بخشی از دموکراسی است. از این جهت باید بین زمامداران سیاسی و مردم تمایز قائل شد . هرجا پای منافع درمیان بود، و دینداری به اوراق بهادار تبدیل شد، باید به هوش بود تا به نام دین، "استبداد دینی" حاکم نگردد .

دلائل پرخاشگری و اتهام زنی روحانیون حاکم بر ایران به نویسنده ی "قرآن محمدی" در این خصوص، روشن است . آنها ادعا می کنند که ولی فقیه جانشین برحق امام زمان است. اگر دوازدهمین امام شیعیان وجود نداشته باشد، زمامداری ولی فقیه و تمام فقها و روحانیت تحت امر او بلادلیل و بی پایه خواهد بود. حجت‌الاسلام مهدی طائب، از مسئولین اطلاعات موازی، در مصاحبه ای ضمن نقد مدعای "قرآن محمدی"، علت نیاز مبرم زمامداران جمهوری اسلامی به امام زمان را آشکار کرده است. می گوید: " این افراد برای اجرای دستورات استکبار جهانی ابتدا باید به انکار جزئیات می پرداختند تا به اصل برسند ... با حضور امام معصوم، قرآن به جایگاه اصلی خود بازگردانده می شود اما وقتی امام انکار شد، دیگر قرآن هم کارآیی ندارد. در شرایط فعلی اگرچه قرآن وجود دارد، اما به این دلیل که از ثقل ولایت جداست، حاکمیت ندارد. استکبار جهانی به همراه مزدورانش اگر بخواهند انقلاب اسلامی را شکست دهند، باید نقطه امید شیعه را بزنند، **نقطه امید امروز ما رهبر انقلاب است که از او به عنوان نایب عام امام زمان تبعیت می کنیم و اگر کسی بخواهد نایب امام زمان را از کار بیندازد لازم است تا امام زمان را به خیال پوچ خود از اعتبار ساقط کند. این افراد در حقیقت اکنون با خود امام زمان کاری ندارند، بلکه می خواهند رهبر موجود را که علمدار خیمه است بزنند و علم این خیمه اعتبارش به آن امام غائب از نظر است"** [۱]

آیت الله جوادی آملی هم می گوید: " رهبر از آنجا که فقیه جامع الشرایط و **نائب امام زمان است**، دارای شخصیت حقوقی است و مرجعیت، قضا، ولایت و حکومت دارد و در حقیقت، خدای سبحان در امر حکومت، شخصیت حقوقی یعنی فقاهت و عدالت را حاکم کرده است" [۲]

پس امام زمان فقط به کار تثبیت و تحکیم ولایت مطلقه فقیه (نظام سلطانی) و مریدانش می آید. بی جهت نیست که "ولی امر مسلمین جهان" هر روز بر چاه های جمکران می افزاید و میلیاردها تومان بیت المال مردم فقیر را بجای آنکه صرف رفع مشکلات شان و فقر زدایی از جامعه کند، خرج گسترش چنان مکان هایی می کند که حتی روحانیون بزرگ هم آن را بی اساس می دانند. میلیاردها دلار درآمد نفت به علت ادعای بی اساس و کاذب جانشینی امام زمان در دست ولی فقیه است، تا از آن برای دشمن تراشی و افزایش درد و رنج مردم مظلوم ایران استفاده کند و اعلم و افقه فقهای زمانه (آیت الله منتظری) را، به دلیل آزادیخواهی و عدالت طلبی و دفاع از حقوق مخالفان (ایستادن در برابر اعدام ها و شکنجه ها و زندان ها و...)، در بیت اش زندانی کند. مگر همگان شاهد آن نیستند که در ایران خدا ناباوری تحمل می شود و خوشبختانه کتاب هایی که خدا و دیگر باورهای دینی را انکار می کنند با مجوز ارگان های تحت امر ولی فقیه منتشر می شوند، اما اگر کسی دلائل صدق مدعای وجود امام زمان را درخواست کند، یک باره همگان به او می تازند. معاون ستاد کل نیروهای مسلح مدعی می شود که این پرسش " **برخلاف امنیت ملی** " ایران است، باید با گنجی برخورد شود و اصلاح طلبان باید در مقابل او بایستند [۳]، امام جمعه تهران، که عضو هیأت رئیسه مجلس خبرگان رهبری و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم هم هست، درخواست دلیل را "**ملحدانه** " خوانده و خواستار مرزبندی با نویسنده شده است: "چرا امروز در مقابل اهانت های آشکار وی موضع بایسته نمی گیرد. ... روی سخن با متدینینی است که در جریان اصلاح طلبی هستند. معتقدم باید بالاترین فریادها را علیه این **عنصر هتاک** داشته باشند و این جبران کوتاهی است که در گذشته داشته اند... اکنون سخن این است که موضع بگیرند و این اظهارات را به شدت محکوم کنند زیرا که در اینجا سخن از امام زمان (ع) است که از مبانی استوار اعتقادات شیعه و اهل سنت محسوب می شود. ... این پیشنهاد در حقیقت نصیحتی دلسوزانه به متدینین جریان اصلاح طلبی است... ای کاش این جریان هرچه زودتر مرز خود را با جریان سکولاریزم و جریان بی دینی و دین ستیزی مشخص می کرد". [۴]

آنان که باید این پیام را می گرفتند، به سرعت به وظیفه ی سیاسی ای که از آنان درخواست شده بود، اجابت کردند.

۱ -سید محمد علی ابطحی، رئیس دفتر سید محمد خاتمی در دوران ریاست جمهوری، در مقاله ای که در صفحه اول روزنامه اعتماد ملی منتشر کرد، طلب دلیل درباره وجود امام زمان را اشتباه و نادرست خواند و گفت کار نادرست گنجی به اصلاح طلبان ربطی ندارد.

۲ -سپس، آن کسی که شعار سر می داد " **درود بر مخالف من** " و خود را آزادیخواه قلمداد می کرد و می کند، طلب دلیل درباره وجود امام زمان را " **حرف های بی ربط و بی اساس** "خواند. اگر طلب دلیل از سوی یک مسلمان شیعه، بی ربط و بی اساس و نادرست است، شما با مخالفان واقعی چه خواهید کرد؟ ولی فقیه جانشین امام زمان، که دائماً او را "**رهبر معظم و فرزانه انقلاب** "می خوانید و به صراحت تمام می گوئید هرچه می کنید برای آن است که او " **در اوج عزت باشد**"، فقط به مرزبندی با "غیر خودی ها" و دست بسته در مقابلش نشستن اکتفا نخواهد کرد، او بیش از این ها از شما طلب خواهد کرد و تا شما را کاملاً در پیش مردم بی آبرو نکند، عطش انتقام گیری اش سیراب نخواهد شد. خبرنگاری به سید محمد خاتمی می گوید: اکبر گنجی طی یک مقاله گفته است، مهدویت با اصلاح طلبی منافات دارد. خاتمی در جواب می گوید:

"واقعا جالب است که هرکس در هر موضوعی حرفی می زند و یک روز و روزگاری هم ادعایی داشته است آن را به تفکر اصلاح طلبی منتسب می کنند. **بزرگترین متفکر اصلاح طلب امام خمینی (ره) است .** علامه نایینی و آیت الله مطهری هم از جمله اصلاح طلبان بزرگ بودند. مراد ما از اصلاح طلبی اتفاقا بیان درست مفاهیم دینی است، از جمله مساله انتظار و مهدویت. وقتی بنا شد سوء استفاده و هیاهو باشد، از همه چیز این گونه برداشت می شود. این حرف ها همیشه زده می شود **و بسیاری از افرادی که امروز درباره امام زمان (عج) حرف های بی ربط می زنند قبلا هم حرف های بی اساسی درباره افراد مختلف، از جمله خود من زده اند .** این نسبت دادن ها، شانتاژ کردن و ارتباط دادن مسائل به هم کار نادرستی است" [۵]

سید محمد خاتمی چندی است که در حال تعیین حدود اصلاح طلبی مقبول خود و مرزبندی با دیگر انواع اصلاح طلبی است. او این اقدام را بسیار مهم تر از آن می داند که اصلاح طلبان برنامه ی مدونی برای پیشبرد تحول سیاسی و اصلاحات در نظام به مردم ارائه نمایند. دلیل این امر نفوذ " **عوامل نفوذی** " به درون اصلاح طلبان است که " **هیچ نسبتی با امام و انقلاب ندارند**. " پس از آنکه سالها ولی فقیه و "تک تیرانداز" انش، یعنی روزنامه کیهان، به دنبال شکار "نفوذی ها" بودند و هستند، اینک نوبت سید محمد خاتمی است که نفوذی های به درون طیف اصلاح طلبان را معرفی کند. می گوید:

"به نظر من مهم تر از ارائه برنامه، ارائه جمع بندی روشنی از جریان و تفکر اصلاح طلبی است که معتقدم از متن انقلاب، **اندیشه های امام** و با توجه به شرایط و نیازهای امروز جامعه ما مطرح شده و دوبار هم به رأی مردم گذاشته شده و عملاً مورد تأیید قرار گرفته است. ارائه این جمع بندی کمک خواهد کرد که همه نیروهای معتقد به این مبانی حول محور واحدی انسجام یافته به فعالیت بپردارند. البته در جریان این جمع بندی ناگزیریم **حدود و مرزهای** خود را در مقابل تحجر، واپس گرایی، **عوامل نفوذی** - که هیچ نسبتی با امام و انقلاب ندارند - و گرایش ها و اندیشه هایی که با دین و مصالح ملی در تعارض اند مشخص کنیم. اگرچه به نوبه خود این مبانی را بارها در نوشته ها و گفته هایم بیان کرده ام، اما در این مقطع تدوین و بیان روشن و مجدد آن را لازم می بینم" [۶]. خاتمی پس از چند سال تلاش و تحقیق، اصلاح طلبی را تعریف و به اطلاع همگان می رساند. مهمترین ویژگی های اصلاح طلبی خاتمی به شرح زیر است:

۲-۱ - به گفته ی وی: "**بزرگترین متفکر اصلاح طلب امام خمینی است** ."

آقای خمینی تئوریسین نظریه ولایت مطلقه فقیه است. مطابق این نظریه، ولی فقیه قدرت نامحدودی دارد. در این نظریه، دین تابع دولت (تابع میل ولی فقیه) می شود. او می گفت ولی فقیه دارای اختیارات پیامبر است و می تواند کلیه احکام اولیه اسلام را هم تعطیل کند. او به صراحت تمام نوشت که حکومت، بر کلیه احکام اولیه اسلام تقدم دارد. او می گفت:

"**حکومت به معنای ولایت مطلقه ... بر جمیع احکام شرعیه الهیه تقدم دارد... حکومت ... یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است** .حاکم [سلطان] می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم [سلطان] می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند و **می تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند.** حکومت می تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف

صلاح کشور اسلامی دانست موقتا جلوگیری کند... آنچه گفته شده است که شایع است، مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحا عرض می کنم که فرضا چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است ، که مزاحمت نمی کنم" [۷]

آقای خمینی به صراحت می گوید اگر با این اختیارات کل احکام اولیه اسلام (عبادی و غیر عبادی) هم از بین برود، مهم نیست، این از اختیارات حکومت است" . **و بالاتر از این هم مسائلی است** " که از گفتن آنها خودداری می کند. این نوع دینداری، یعنی اسلام فدای قدرت، قدرتی که می تواند تمام اسلام را تعطیل کند. مگر آقای خمینی بر همین مبنا در تابستان ۱۳۶۷ فرمان قتل عام چند هزار زندانی سیاسی را صادر نکرد؟ آقای خاتمی که در آن زمان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و مسئول تبلیغات جنگ بود، بیش از دیگران از آن جنایت تاریخی اطلاع دارد. جنایتی که اسناد آن به وسیله آیت الله منتظری منتشر شد [۸]. اصلاح طلبی ای که آقای خمینی نظریه پرداز و بهترین مصداقش باشد، هیچ نسبتی با دموکراسی، آزادی وحقوق بشر ندارد. او نظریه پرداز دولت مطلقه بود، دولت مطلقه ای که دین و همه چیز تابع او می شد و می توانست " **تمام قراردادهایی را که خود با مردم بسته است** "، به طور" **یکجانبه لغو کند** ."

۲-۲ - می گوید: "**اصلاحاتی که ما بدان معتقدیم این است که تحقق مردم سالاری، جامعه ی مدنی، پیشرفت و توسعه فقط و فقط از طریق دین امکان پذیر است**" [۹]

در کدام تجربه ی بشری تحقق دموکراسی، جامعه مدنی و توسعه از طریق دین بوده است که در ایران، "**فقط و فقط** " از طریق دین باشد؟ این گونه پدیده ها معلول علل و دلائل بسیار عدیده ای هستند. اگر فرو کاستن "جامعه ی مدنی" به "مدینه النبی" درست بود، این مدعای تازه هم درست است. سخن درست این است که در جوامعی که دولت دینی در آن بر سر کار است، بدون تمایز نهاد دین از نهاد دولت، دموکراسی محقق نخواهد شد .در چنان جوامعی، **نقد و اصلاح دین، عین نقد دولت است** و این نقد، مهمترین بخش ساحت معرفتی گذار به دموکراسی است.

۳-۲ - خاتمی شاخص اصلاح طلبی. می گوید: "**رسانه های مخالف در حالی تلاش می کنند اظهارات نادرست برخی از افراد در خصوص دین و نظام را به من و به اصلاحات منتسب کنند که اینها ابتدا از من و اصلاحات عبور کردند و در مرحله بعدی از دین و قانون اساسی و نظام**" [۱۰]

او اصلاح طلبی را به شخص خود فرو می کاهد و کسانی را که درک دیگری از اصلاح طلبی داشته باشند را به عبور از اصلاح طلبی متهم می کند. اما حقیقت آن است که همان ها که توسط وی به عبور از اصلاح طلبی متهم می شوند، سالها قبل از او، از اصلاح طلبی، جامعه مدنی، تکثرگرایی، مردم سالاری وغیره سخن گفته اند. او از نظرات آن افراد به طور مستقیم استفاده کرد و اینک به همان افراد می گوید: عبور از من یعنی عبور از اصلاح طلبی.

۴-۲ - خاتمی ملاک و معیار دینداری. می گوید: "**رسانه های مخالف در حالی تلاش می کنند اظهارات نادرست برخی از افراد در خصوص دین و نظام را به من و به اصلاحات منتسب کنند که اینها ابتدا از من و اصلاحات عبور کردند و در مرحله بعدی از دین و قانون اساسی و نظام.**"

معرفی خود به عنوان معیار دینداری، بسیار مهم است. اقتدارگرایان و سرکوبگران حاکم بر ایران، مخالفان را به بی دینی متهم می کنند. اما این فقط و فقط خاتمی است که مدعی شده است که آنان که از شخص من عبور کرده اند، از دین هم عبور کرده اند. آیا استفاده ی از این شیوه ها و سبقت گرفتن از بازجویان و اقتدارگرایان در متهم کردن مخالفان خود به عبور از دین، با ادعای آزادیخواهی و دموکراسی خواهی و حقوق بشر سازگار است؟

آیا خاتمی می تواند در آخرت اثبات کند که اصلاح طلبانی که از او عبور کرده اند، از دین هم عبور کرده اند؟ انصاف آن است که خاتمی در متهم کردن کسانی که درک دیگری از مسلمانی دارند به بی دینی، از تمام اقتدارگرایان پیشی گرفته است. حداقل این است که هیچکدام از اقتداریان (خامنه ای، احمدی نژاد، محسنی اژه ای، مصطفی پورمحمدی، سعید مرتضوی و...) تاکنون نگفته اند که هر کس از من عبور کند، از دین هم عبور کرده است؟

خاتمی فردی را متهم به عبور از دین می کند که دغدغه های دینی و تعهدات معنوی او هرگز کاستی نپذیرفته است. اتهام بی دینی به کسی که خود را شورمندانه به آداب و مناسک عبادی متعهد می داند، کاری خلاف مروت و ادب دین ورزی است. از نظر من کار دین بسی خطیرتر از آن است که بازیچه ی مصلحت اندیشی های سیاسی یا منفعت جویی های دنیایی شود. ایمان بالنده از مسیر آزادگی و شجاعت فکری و اخلاقی می گذرد. آنان که می پندارند که درخت ایمان را می توان با آب جبن، انقیاد و ملاحظه کاری سیراب کرد، در واقع درخت ایمان را در شوره زار می نشانند. اگر

جرأت ایمان دلیرانه ندارید، باری، از کسانی که مرد این طریق اند، جرأت ستانی نکنید. گویی در روزگار ما، مسلمانان آزاد اندیش، همچنان باید در دفاع از حرمت مسلمانی خود، در برابر طعن طاعنان، با خود زمزمه کنند که:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود / محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر یکی چو من و آنهم کافر / پس در همه دهر یک مسلمان نبود

خاتمی حق دارد با هر فرد و گروهی مرزبندی داشته باشد، او حق دارد سخنان دیگران را نادرست و غلط بخواند. اما او حق ندارد با متهم کردن دیگران به بی دینی، برای آنها پرونده سازی کند و مسلمانی آنان را زیر سوال برد.

ایمان، تعلق وجودی، دلربایی، ناز و کرشمه، احتیاج و اشتیاق و... است، نه ماندن در خاتمی. تحویل دین به پاره ای باورهای متافیزیکی اثبات ناشده و از آن بدتر، فرو کاستن دینداری به شخص خاتمی، به هیچ وجه رویکردی قابل دفاع نیست. دین در کشور ما، به ابزار دست یابی به قدرت و ثروت تبدیل شده است. برای رسیدن به قدرت، باید "دین فروشی" کرد. دین را به سفته و چک بانکی تبدیل کرده اند .

فهم این نکته که آئین ها و ایدئولوژی ها فاقد "ذات" و "ماهیت" اند و همانطور که انواع و انحای مارکسیسم (مارکسیسم ها) و لیبرالیسم (لیبرالیسم ها) و فمینیسم (فمینیسم ها) وجود دارد، انواع و انحای مسیحیت و اسلام هم وجود دارد، نه تنها به درک بهتری از "دیگری" منتهی می شود، بلکه، نوعی رواداری در آدمی ایجاد می کند. هر آئینی یک طیف وسیع از پیروان، با تفاوت فهم و عمل، را در بر می گیرد. هیچ کس نقطه پرگار دینداری و مسلمانی نیست . آدمی باید چه تلقی ای از "خود" و "اسلام" داشته باشد تا چنین ادعا هایی را بر زبان آورد. قلمرو دین و آئین و ایدئولوژی بهترین وادی ای است که رواداری و نارواداری آدمیان را برملا می کند .

۳ -دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در خصوص پرسش های مطرح شده در "قرآن محمدی" درباره امام زمان، گفته است" :**اظهار نظرهای گنجی ارزش بحث کردن ندارد** " [۱۱] اما پس از گذشت چند روز از این اظهار نظر، سخن گو و عضو شورای مرکزی سازمان، احساس کرد که آن پرسش ها ارزش پاسخ دادن را واجدند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی احساس می کرد که دبیرکل اش به حد کافی پرسش گر را تحقیر نکرده است، لذا سخنگوی سازمان باید با بیان سخنانی تازه، تکلیف پرسش گر را یکسره کند. او می گوید:

"وقتی بزرگان ما [یعنی عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری و مصطفی ملکیان] برخی مطالب را که نه دغدغه‌ای روشنفکرانه که دغدغه‌ای ویژه یک عالم و یا فیلسوف است این چنین مطرح می‌کنند، برای **برخی افراد فاقد صلاحیت که توانایی ترجمه ساده آیات قرآنی را نیز ندارند و حتی در فهم ترجمه آیات نیز مشکل دارند،** زمینه فراهم می‌شود تا **با اظهار فضل خود خاک به چشم حقیقت بپاشند و آب گل‌آلود کنند**" [۱۲] سخن گوی سازمان، آرای سروش و شبستری و ملکیان را فاقد استدلال جلوه می دهد و سایت سازمان این نظر را "جالب" تلقی کرده است" : این استاد دانشگاه که مطالعاتش در خصوص اندیشه‌های اسلامی است، در ادامه به نکته جالبی اشاره کرد و گفت: بسیاری از نقدهای که به باورهای دین می‌شود **از استدال‌ها و استحکام قوی برخوردار نیستند،** ولی پذیرش این نقدها از سوی جامعه به دلیل وجود فضای سیاسی- روانی مساعد با استقبال موجه می‌شود."

اینها مواضع کسانی است که مدعی دفاع از آزادی بیان و حقوق مخالفان هستند. وقتی فردی مسلمان و شیعه پرسش هایی مطرح می کند، این چنین با او برخورد می کنند تا دیگران هم حد تحمل اینان را دریابند. به محض آنکه کسی سخنی دگراندیشانه بیان کند، "**بی سواد** "، "**نفهم**"، "**خود نما** "، مشتاق" **اظهار فضل**"، "**خاک بر چشم حقیقت پاش** "، "**گل آلود کننده ی آب** "و ... معرفی می شود تا همه بدانند که پرسش گری و استقلال فکر در قلمرو دین چه هزینه هایی بدنبال دارد. مسأله این است: یا نباید در گفت و گوی علمی شرکت کرد و یا باید آداب گفت و گو را رعایت کرد. هرکس مجاز است نظر خود را به طور مستدل در فضای عمومی عرضه کند، نه آنکه بجای عرضه نظر خود، دیگران را تحقیر و بی سواد نشان دهد. دین که "باید" پشتوانه ی اخلاق و معنویت باشد، اگر به ابزار بد اخلاقی، تحقیر و تخفیف تبدیل شود، چه چیز از آن باقی خواهد ماند؟ به فرض آنکه بیان این گونه سخنان، فقط و فقط به انگیزه دفاع از دین باشد، آیا تنها راه دفاع از دین، نفی و طرد و نابودی پرسش گران و دگراندیشان دینی است؟ مومنان بیش از حد از اخلاق و معنویت و پاکی دم می زنند، اما به محض آنکه با نقد و پرسش در قلمرو دین مواجه می شوند، به شیوه های غیر اخلاقی با "دیگری" روبرو می شوند تا او را از میدان بدر کنند. نقد این رویکرد غیر اخلاقی و غیر دموکراتیک را به مجالی دیگر واگذار می کنیم. سخن گوی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با تأکید بر اینکه پرسش درباره ی امام

زمان ''مسأله اصلی جامعه ی ایران نیست''، پرسیده است'': **نقد اعتقادات رایج درباره امام زمان و مسأله ی وحی، ناظر به کدام مسأله ی جامعه ی ماست و کدام مشکل در گرو حل این مسأله است؟''** [۱۳]

پاسخ روشن است:

اولاً: مومن واقعی دائماً درصدد پالایش ایمان خود از خرافات است. ایمان همه ی آدمیان آغشته ی به شرک است. این پرسش که: دینداری چیست؟ مومنانه زیستن چه معنایی دارد؟ آیا دغدغه های وجودی داشتن و اخلاقی زیستن گوهر دینداری است، یا اعتقاد به باورهای نامدلل متافیزیکی کهن؟ این پرسش ها، مستقل از ربط شان به سیاست، مهم و اساسی اند، حتی اگر هیچ نقشی در قلمرو سیاست نداشته باشند. هیچ دینداری با دین شوخی نمی کند. پرسش هایی که کل وجود آدمی را در بر می گیرند، نه تنها اندیشه، که تمام وجود او را می سوزانند، بر بستر خودنمایی و گل آلود کردن چشمه نمی رویند.

ثانیاً: ارائه ی تصویری دلپذیر (اخلاقی- عقلی) از دین، وظیفه ی همه ی مومنان، بخصوص روشنفکران دینی است .

ثالثاً: فرض کنیم که حل مسائل و رفع مشکلات جامعه وظیفه ی اصلی متفکران باشد، آیا استنبداد دینی حاکم (ولایت مطلقه ی فقیه)، خود را جانشین برحق امام زمان معرفی نمی کند؟ آیا مگر غیر از این است که بر اساس خرافات بی شماری که حول ''وجود مقدس امام زمان'' ساخته شده است، سلطه ی خود بر مردم و جامعه و کشور را توجیه می کنند؟ اگر ''حکومت خودکامه ی دینی'' مسأله و مشکل اصلی جامعه ماست، ناگزیر، نقد ریشه های مشروعیت بخش آن حلال مسائل و رافع مشکلات بی شماری خواهد بود. در جوامعی که نظام دینی حاکم است، **نقد دین، همانا نقد دولت است**. اگر دین وارد قلمرو دولت نگردیده بود (جدایی نهاد دین از نهاد دولت)، مدافعان دموکراسی و عدالت و آزادی کار چندانی با دین نداشتند. اما دینی که مدعی حکومت است، به تعبیر دقیق تر، روحانیت دین را وسیله و ابزار حکومت کردن کرده است،از این منظر هم باید نقد شود. این منظر محسن کدیور را تا آنجا پیش رانده است که تمام احکام قرآنی معارض با دموکراسی و حقوق بشر را '' **موهن** ''، ''**خشن** ''و'' **موقتی** ''خوانده که '' **مفاسدشان بیش از مصالح شان** '' است.

تصویر و تصور امامیه از امام زمان، با دموکراسی و حقوق بشر تعارض بنیادین دارد . یعنی این تصور که حکومت حق جانشین امام زمان است و مشروعیت ولی فقیه به دلیل جانشینی از سوی امام زمان است. اگر کسی بگوید که ولی فقیه جانشین امام زمان نیست و مشروعیت زعامت اش دلائل دیگری دارد، در آن صورت نظریه ی ولایت فقیه بی مبنا خواهد شد و دیگر نیازی به ولی فقیه نخواهد بود. مردم به جن و فرشتگان هم باور دارند. اما این باور آنها با باور به وجود امام زمان تفاوت دارد. اجنه و فرشتگان به قلمرو سیاسی کاری ندارند و در آن دخالت نمی کنند، اما امام زمان به قلمرو سیاسی کار دارد و در آن دخالت می کند.

رابعاً: پروژه ی اصلی نواندیشی دینی (روشنفکری دینی، روشنفکری مذهبی)، عقلانی- اخلاقی- عادلانه کردن دین است. مقتضیات این پروژه، آنان را به حوزه های اصلی می کشاند. باید به لوازم منطقی این پروژه پایبند بود. هیچ کس نمی تواند از بیرون برای روشنفکران دینی تعیین تکلیف کرده و به آنها بگوید مجازبه ورود به چه حوزه هایی هستند و مجاز به ورود به چه حوزه هایی نیستند. سید جمال الدین اسدآبادی، نائینی، عبده، طالقانی، مطهری، بازرگان و شریعتی را به عنوان روشنفکری دینی معرفی می کنند، اما به سخنان اقبال لاهوری و مطهری توجهی ندارند [۱۴]

خامساً: دو نوع نواندیشی دینی را باید از یکدیگر تفکیک کرد: اولی آن است که در مقابل ولی فقیه و قرائت سلطانی و فاشیستی از دین می ایستد و ایستاده است، اما دومی، ''نواندیشی دینی سلطانی'' است. این نوع نواندیشی، ساخته ی دربار سلطان است. سایت انتخاب که مرکز نواندیشی دینی سلطانی است، وقتی خود را ناتوان از استدلال می بیند، به شیوه ی سلطان با دگراندیشان برخورد می کند. یعنی به جای آنکه با اقامه ی برهان نشان دهد امام زمان وجود دارد، می نویسد، گنجی گفته است:''**قرآن، متنی است که بعدها به وسیله ی مسلمانها، از ترکیب چند گفتمان مختلف، ساخته شده است** .'' آنان که سلسله مقالات ''قرآن محمدی'' را تعقیب کرده اند، می دانند که این مدعا کذب محض است. ''قرآن محمدی'' به صراحت بارها گفته است که فقط ''امکان'' اثبات سخن پیامبر بودن قرآن وجود دارد. اما به نظر نویسنده، هیچ راه بشری (عقلی- تجربی) برای اثبات صدق مدعای کلام الله بودن قرآن وجود ندارد . حداکثر ادعایی که می توان به ''قرآن محمدی'' نسبت داد، سخن پیامبر بودن قرآن است، یعنی آیات قرآن بر زبان پیامبر جاری شده است. این کجا، و دروغ پردازی های پیروان صدیق سلطان کجا؟ انتخاب با تقلید از روزنامه کیهان می نویسد : ''به گزارش خبرگزاری «انتخاب»، این یادداشت ها **که بنابر شنیده های خبرنگار ما** با هماهنگی کامل دکتر سروش و برخی نزدیکانش و گاهاً

توسط شخص سروش، نگارش می شود، بار دیگر مباحث مربوط به الهی بودن قرآن و همچنین دلایلی در رد وجود امام زمان را مطرح کرده است" [۱۵]

زمامداران حاکم بر ایران، شاید نقد باورهای اصلی دین را برتابند، اما طلب دلیل بر وجود امام زمان را بر نمی تابند، چرا که حیات و ممات آنان وابسته و متکی بر این باور بلادلیل است. روحانیون حاکم بر ایران که با اتکا بر این باور مردم ایران را به اسارت گرفته اند، اینک گرفتار رئیس جمهوری زرنگ تر از خود شده اند که مدعی است امام زمان همه جا همراه اوست،و حتی در مجمع عمومی سازمان ملل هم او را تنها نمی گذارد. اگر قرار بر سوء استفاده از "باورهای مقدس" مردم برای حکمرانی و به زنجیر کشاندن آنها باشد،زرنگ تر از شمایی هم پیدا خواهد شد که مدعی ارتباط مستقیم با امام زمان و مدیریت مستقیم دولت نهم به وسیله مهدی موعود خواهد شد. اگر این مدعیان درست بگویند، حتماً سلول های انفرادی سپاه و وزارت اطلاعات را هم امام زمان مدیریت می کند و وزیر جاعل و دروغ گو را هم امام زمان انتخاب کرده بود. وزرات اطلاعات جمهوری اسلامی امروز در حال شکار مدعیان ارتباط با امام زمان است. مسأله روشن است: هیچ کس جز ولی فقیه و کسانی که او صلاح بداند، نباید مدعی ارتباط با امام زمان شوند. مطمئن باشید که اگر روزی امام زمان ظهور کند، همین ولی فقیه دستور بازداشت او را صادر خواهد کرد. هر نشان و دلیلی که او بر صدق خود ارائه کند، از نظر اینان پذیرفتنی نخواهد بود [۱۶]

جدایی نهاد دین از نهاد دولت در ایران، نه تنها شرط لازم گذار به دموکراسی است، بلکه شرط لازم حفظ دیانت در ایران است. هیچ کس به اندازه جمهوری اسلامی و روحانیون حاکم بر آن به دین اسلام ضربه و صدمه وارد نیاورده است. چطور است که در جوامعی چون ترکیه که امام زمان ندارند، اسلام گرایان از طریق نشان دادن چهره ای دموکرات و کارآمد از خود، در حال افزایش نفوذ خود هستند، اما در ایران مبلغ امام زمان، ولی فقیه با سرکوب و زندان و شکنجه هم نمی تواند مردم را ملتزم به دین نگاه دارد و هزاران سرباز گمنام امام زمان به همراه دیگر نیروهای نظامی و انتظامی در سراسر کشور در حال بالا و پائین کردن لباس و وضع ظاهری مردم اند؟ چگونه است که مسلمان های ترکیه غیر معتقد به امام زمان، از طریق انتخابات آزاد و رقابتی با لائیک های دشمن دین و متکی به ارتش به پیروزی دست می یابند؟ اما ولی فقیه جانشین امام زمان حتی به اصلاح طلبان معتقد به امام زمان، قانون اساسی و ولایت فقیه اجازه شرکت در انتخابات را نمی دهد، چه رسد به مخالفان واقعی (مارکسیست ها و لیبرال ها و فمینیست های خداناباور و دیگر مخالفان)؟ اگر امام زمانی وجود داشته باشد و اگر ولی فقیه جانشین برحق امام زمان است، خود را به داوری آزادنه و رقابتی با مخالفان واقعی بسپارید، اگر راست گفته باشید، قطعا امام زمان شما را در مقابل مشتی لامذهب تنها رها نخواهد کرد و دوام حکومت جانشین برحق اش را تضمین خواهد کرد. تنها نتیجه ی سه دهه تجربه ی حکومت ولایت مطلقه فقیه، مخالفت با نظام ولایت فقیه نیست، بلکه این نظام، به عنوان عامل دین گریزی هم عمل کرده است .

اکبر گنجی

منبع: رادیو زمانه، ۲۸ آبان ۱۳۸۷

پاورقی ها :

۱ -رجوع شود به: http://rajanews.com/detail.asp?id=۱۷۵۷۸.

۲ -جوادی آملی، ***تنسیم، تفسیر قرآن کریم***، جلد ۱۱ ، ص ۶۲۴.

۳ -رجوع شود به: http://www.roozonline.com/archives/۲۰۰۸/۱۰/post_۹۵۴۱.php.

۴ -رجوع شود به: http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=۱۸۲۰۸۹ .

۵ -رجوع شود به سایت خاتمی http://www.khatami.ir/fa/news/۸۱۱.html.

آقای خاتمی وقتی می گوید "**قبلا هم حرف های بی اساسی درباره افراد مختلف، از جمله خود من زده اند**"، شاید خواننده نداند منظور وی ناظر به چه موضوعی است. بنابر دستور صریح "مقام معظم رهبری" و "رهبر معزز انقلاب" به آقای خاتمی، قرار شد قتل های زنجیره ای محدود به چهار قتل شود و از مدیر کل وزارت اطلاعات هم بالاتر نرود، برای اینکه در آن صورت این پروژه به نقطه اصلی خود که رهبر باشد وصل می شد. بنابراین، کسانی که

پای افراد دیگر و دیگر قتل ها را به میان می کشیدند، حرف های بی اساسی می زدند. خاتمی برای اجرای دستور رهبر، در مسائلی دخالت مستقیم کرد که منجر به زندانی شدن مظلومان شد. او در زمان قتل های زنجیره ای طی نامه ای به وزیر اطلاعاتش، به شدت نسبت به مسائلی که عمادالدین باقی درباره مصطفی پورمحمدی بیان کرده بود اعتراض کرد و بیانات باقی را مستوجب تعقیب دانست. سعید مرتضوی از نامه خاتمی برای محکومیت باقی در دادگاه استفاده کرد. بخشی از حکم محکومیت عمادالدین باقی که توسط سعید مرتضوی صادر شد، در روزنامه کیهان و رسالت همان زمان انتشار یافت و باقی ۲۸ ماه از زندگی اش را با آن حکم در زندان سپری کرد، به شرح زیر است:

"قابل ذکر است که ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران در خصوص یکی از مطالب متهم عمادالدین باقی که به نظر ایشان رسیده طی نامه شماره ۶۸۵۰۶ در تاریخ ۲۲/۱۲/۷۸ خطاب به وزیر محترم اطلاعات دستوری صادر که به لحاظ قرائت آن توسط شاکی در جلسه علنی دادگاه عیناً متن نامه دفتر ریاست محترم جمهوری بشرح بین الهلالین درج میگردد.

(بسمه تعالی: حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای یونسی وزیر محترم اطلاعات با سلام: مطلب مندرج در روزنامه فتح مورخ ۱۶/۱۲/۷۸ تحت عنوان «اسرار قتل بانو برقعی» به استحضار ریاست محترم جمهوری رسید پی نوشت فرموند:

«به نام خدا»

بسیار متاسفم که این اظهارات زیان بار این طور دست آویز پاره ای مطبوعات و ... لسان بعضی از سیاسیون شده است. بیان این ادعاها اولا: به این صورت خود خلاف و درخور پیگیری است بخصوص اگر درست نباشد. ثانیاً: به هر حال اتهام زدن به افراد قبل از ثبوت امری در دادگاه خود جرم است. بنده به انگیزه ها کار ندارم و خواستار برخوردهای خشن و نادرست نیستم ولی حفظ فضای امن جامعه و نیز رفتن به سوی فضایی که در آن اخلاق نه بد اخلاقی و انتقام گیری، حاکم باشد لازم است. به هرحال بر وزارت اطلاعات است که بررسی کند: سید محمد علی ابطحی.)

خاتمی افشا کنندگان قتل ها را محکوم می کرد تا از امثال پورمحمدی دفاع کند. پورمحمدی در جنایات بسیاری مشارکت داشته است. آیت الله منتظری در خصوص اعدام های تابستان ۱۳۶۷ در خاطراتش می گوید: "اول محرم شد من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و **آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود** را خواستم و گفتم الان محرم است حداقل در ماه محرم از اعدامها دست نگه دارید، آقای نیری گفت : ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده ایم، دویست نفر را هم به عنوان سر موضع از بقیه جدا کرده ایم کلک اینها را هم بکنیم بعد هرچه بفرمائید و...! من بسیار ناراحت شدم."

۶ -منبع سایت سید محمد خاتمی : ۱۱ آبان ۱۳۸۷

رجوع شود به: http://www.khatami.ir/fa/news/۸۲۰.htm

۷ -روح الله خمینی، ***صحیفه نور***، جلد ۲۰ ، ص ۴۵۲- ۴۵۱.

۸ -آقای خاتمی تاکنون هیچ اشاره ای به آن جنایت تاریخی نداشته و هیچگاه توضیح نداده است که در هیأت دولت آن زمان و ستاد تبلیغات جنگ در باره این موضوع چه گفت و گوهایی صورت گرفته است؟ حکم آقای خمینی که یک روز پس از آغاز حمله سازمان مجاهدین خلق از عراق در عملیات فروغ جاویدان در تاریخ ۶ مرداد۱۳۶۷ صادر شد، به قرار زیر است:

"بسم الله الحمن الرحیم . از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هرچه می گویند از روی حیله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده اند و با توجه به محارب بودن آنها و جنگ های کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاری های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، **کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می کنند، محارب و محکوم به اعدام می باشند** و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجت الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده ای از وزارت اطلاعات می باشد، اگرچه احتیاط در

اجماع است و همین طور در زندانهای مراکز استان کشور، رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده اطلاعات لازم الاتباع می باشد، **رحم بر محاربین ساده اندیشی است**. قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردید ناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با **خشم و کینه انقلابی** خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را جلب نمائید. **آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است، وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند " اشدا علی الکفار" باشند**. تردید در مسائل اسلام انقلابی، نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می باشد. والسلام . روح الله الموسوی الخمینی."

رجو ع شود به خاطرات آیت الله منتظری ، ص ۵۲۰ .

۹ -رجوع شود به وب سایت خاتمی: http://www.khatami.ir/fa/news/۸۲۲. .html

۱۰ -روزنامه کارگزاران، ۲۲ آبان ۱۳۸۷ و سایت http://emruz.net/ShowItem.aspx?ID=۱۸۷۶۰&p=۱

۱۱ -رجوع شود به: http://fardanews.com/fa/pages/?cid=۶۳۴۰۴ .

۱۲ -رجوع شود به سایت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی:

http://www.mojahedin-enghelab.net/ShowItem.aspx?ID=۱۲۳۹&p=۱..

۱۳ -پیشین

۱۴ -اقبال لاهوری می گوید:

"چون هنوز روش علمی برای بررسی آن نوع از تجربه نداریم که حکمی چون حکم حلاج بر آن بنا شده است، نمی توانیم از قابلیت و امکانی که چنان تجربه ها برای تحصیل معرفت دارد بهره مند شویم و نیز **مفاهیم دستگاههای علوم الاهی که با الفاظ و مصطلحات متافیزیکی عملاً مرده** بیان شده، به کسانی که زمینه ی عقلی متفاوتی دارند، هیچ مددی نمی تواند برساند. بنابراین وظیفه ای که مسلمان این زمان در پیش دارد، بسیار سنگین است. باید، بی آنکه کاملا رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کند، از نو در **کل دستگاه مسلمانی** بیندیشد، شاید نخستین مسلمانی که ضرورت دمیدن چنین روحی را در اسلام احساس کرد، شاه ولی الله دهلوی بوده است. ولی، آن کسی که کاملا به اهمیت و عظمت این وظیفه متوجه شد، و بصیرت عمیق در تاریخ اندیشه و حیات اسلامی، همراه با وسعت نظر حاصل از تجربه ی وسیع در مردم و اخلاق و آداب ایشان، او را حلقه اتصال زنده ای میان گذشته و آینده ساخته، جمال الدین اسدآبادی (افغانی) بوده است. اگر نیروی خستگی ناپذیر وی تجزیه نمی شد و خود را تنها وقف تحقیق در باره ی **اسلام به عنوان دستگاهی اعتقادی و اخلاقی** می کرد، امروز جهان اسلام از لحاظ عقلی بر پایه محکم تری قرار می داشت . تنها راهی که برای ما باز است این است که به علم جدید با وضعی احترام آمیز ولی مستقل نزدیک شویم و تعلیمات اسلام را در روشنی این علم ارزشیابی کنیم، حتی اگر این کار سبب آن شود که با کسانی که پیش از ما بوده اند اختلاف پیدا کنیم" (اقبال لاهوری، ***احیای فکر دینی در اسلام*** ، ترجمه احمد آرام، صص۱۱۳- ۱۱۲)

۱۵ -پیش از این هم سایت انتخاب بارها مطالبی کذب و سراسر اهانت علیه نویسنده ی قرآن محمدی انتشار داده است. نویسنده از مدیر سایت درخواست نمود تا پاسخ وی را هم انتشار دهد، ولی مدیر مسئول سایت به نویسنده نوشت که نمی تواند پاسخ بنده را انتشار دهد.

مقاله جدید انتخاب: http://www.tiknews.net/display/?ID=۷۱۰۷۵&page=۱

۱۶ -داستایفسکی در بخشی از رمان ***برادران کارامازوف***، به داستان "مفتش بزرگ" می پردازد. عیسی مسیح، در اسپانیای قرون وسطی، همزمان با دادگاه های تفتیش عقاید، درست یک روز پس از آن که مفتش بزرگ یکصد نفر را در آتش سوزانده است، ظهور می کند. او با معجزات مسیحایی اش نشان می دهد که همان مسیح موعود است. مفتش اعظم او را بازداشت می کند. سپس در زندان به تنهایی به ملاقات او می رود و به او می گوید: "فردا حکم محکومیت ات را صادر خواهم کرد و به عنوان پست ترین ملحد زمان بر صلیبی خواهمت سوزاند... تو همه چیز را به پاپ سپردی و دیگر نیازی به آمدنت نیست... تو با دست خالی به جهان می روی و نوید آزادی می دهی و انسانها، به اعتبار ساده انگاری و بی بند و باری طبیعی خود، حتی از درک معنای این آزادی عاجزند و از آن بیمناک و بیزارند زیرا

برای انسان و جامعه انسانی هیچ چیز غیر قابل تحمل تر از آزادی نیست...چرا آمده ای و مانع کارمان شده ای؟...تنهاهشت قرن پیش آنچه را او [شیطان] ارزانی ات کرد و تو به تحقیر نپذیرفتی، برگرفتیم، واپسین خدیه اش را به تو که به **ملکوت زمین** راهبرت می شد پذیرفتیم.از او روم و شمشیر قیصر را پذیرفتیم و خود را حکام منحصر به فرد جهان خواندیم... براستی متقاعدشان خواهیم کرد که تنها با واگذاشتن آزادی شان به ما و تنها از طریق اطاعت از ما به آزادی خواهند رسید....فردا خواهی دید که چگونه رمه ی مطیع، به اشاره دستی از سوی من، هیمه های سوزانی را که به آتش آن تو را به عقوبت آمدن و آزار ما خواهم سوزاند، فراهم خواهند آورد.اگر تنها یک کس سزاوار آتش ما است، آن یک کس تویی.فردا خواهمت سوزاند" (***مباحثی در باب توتالیتاریسم***، ترجمه عباس میلانی)

امام زمان به چه کار فقها می آید؟

امام زمان- قدرت- ثروت (۴)

مرتضی مطهری اسلام را نیازمند روحانیتی آزاداندیش (در برابر باورهای مردم) و قدرتمند (در برابر دولت ها) می دانست. به جرأت می توان گفت که او تنها فرد در میان روحانیون شیعی است که رابطه ی نهاد روحانیت را با دو متغیر قدرت سیاسی (دولت) و قدرت اقتصادی (ثروت) بررسی کرده است. به گمان او بزرگترین مشکل روحانیت سنی، وابستگی آنها به نهاد دولت است و بزرگترین مشکل روحانیت شیعی، ارتزاق آنها از سهم امام است : ‘‘**علت اصلی و اساسی نواقص و مشکلات روحانیت، نظام مالی و طرز ارتزاق روحانیین است... علت العلل همه ی خرابیها سهم امام است**’’ [۱] به گفته ی وی، طبق ‘‘ **تفسیر شیعی** ’’ از آیه خمس (انفال، ۴۱)، مردم باید خمس درآمد سالیانه شان را پرداخت کنند. نیمی از خمس، سهم امام نامیده می شود: ‘‘درحال حاضر یگانه بودجه ای که عملاً سازمان روحانیت ما را می چرخاند و نظام روحانی ما روی آن بنا شده و روحانیت ما طرز و سبک سازمانی خود را از آن دریافته و تأثیر زیادی در همه ی شئوون دینی ما دارد ‘‘سهم امام’’ است’’ [۲]. به گمان مطهری، ارتزاق از سهم امام: ‘‘نقطه ی ضعف روحانیت شیعه است... روحانیون شیعه... ناگزیرند سیلقه و عقیده ی عوام را رعایت کنند و حسن ظن آنها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیت شیعه هست از همین جا است’’ [۳]

از نظر مطهری، مهمترین پیامد نان خوردن از راه دین (سهم امام)، از دست دادن ‘‘حریت’’ و آزاد اندیشی روحانیت است. در چنین وضعیتی روحانیت قادر به ‘‘نبرد با عقاید و افکار جاهلانه ی مردم’’ نخواهد بود. به گفته ی وی: ‘‘اگر اتکأ روحانی به مردم باشد، قدرت به دست می آورد اما حریت را از دست می دهد و اگر متکی به دولت ها باشد قدرت را از کف می دهد اما حریتش محفوظ است، زیرا معمولا **توده مردم معتقد و با ایمانند اما جاهل و منحط و بی خبر** و در نتیجه با اصلاحات مخالفند و اما دولت ها معمولاً روشنفکرند ولی ظالم و متجاوز. روحانیت متکی به مردم، قادر است با مظالم و تجاوزات دولتها مبارزه کند اما **در نبرد با عقاید و افکار جاهلانه ی مردم**، ضعیف و ناتوان است، ولی روحانیت متکی به دولتها در نبرد با عادات و افکار جاهلانه نیرومند است و در نبرد با تجاوزات و مظالم دولتها ضعیف’’ [۴]

پیامد بعدی نان خوردن از راه دین، عوام زدگی روحانیت است. به گفته ی مطهری: ‘‘آفتی که جامعه ی روحانیت ما را فلج کرده و از پا در آورده است ‘‘عوام زدگی’’ است. عوام زدگی از سیل زدگی، زلزله زدگی، مار و عقرب زدگی بالاتر است. این آفت عظیم معلول نظام مالی ما است. روحانیت ما در اثر این آفت عوام زدگی نمی تواند چنانکه باید، پیشرو باشد و از جلو قافله حرکت کند و به معنی صحیح کلمه، هادی قافله باشد، محبور است در عقب قافله حرکت کند . خاصیت عوام این است که همیشه با گذشته و آنچه به آن خو گرفته پیمان بسته است، حق و باطل را تمیز نمی دهد.عوام هر تازه ای را بدعت یا هوا و هوس می خواند، ناموس خلقت و مقتضای فطرت و طبیعت را نمی شناسد، از این رو با هر نوی مخالفت می کند و همیشه طرفدار وضع موجود است’’ [۵]. به نظر مطهری، مار و عقرب عوام زدگی، روحانیت را گرفتار آفات اخلاقی بسیار و ‘‘کتمان حقیقت ’’ کرده است. می گوید عوام زدگی : ‘‘منشأ رواج ریا و مجامله و تظاهر و **کتمان حقایق** و آرایش قیافه و پرداختن به هیکل و شیوع عناوین و القاب بالا بلند در جامعه ی روحانیت ما شده که در دنیا بی نظیر است’’ [۶]

مطهری به چشم خود می دید که افرادی که نسبتی با دنیای جدید ندارند، فاقد کمترین نوآوری در معرفت دینی و التزام به اخلاق اند، ‘‘حجت اسلام’’ و ‘‘ آیت عظمای خداوند’’ لقب می گیرند. او بر این باور است که ‘‘غل و زنجیرهایی به دست و پای’’ روحانیت بسته شده است، که باید آنها را از این غل و زنجیر، یعنی نان خوردن از راه دین، ‘‘آزاد کرد’’ [۷]. در اینجا انسان خشنود می شود که مطهری با قطع بند ناف روحانیت به سهم امام، این غل و زنجیر را از پای آنها باز خواهد کرد. خصوصاً با توجه به اینکه او خودش می گوید که بر اساس طرح دیگری گفته شده است که بهتر است روحانیت هم مثل دیگر اقشار اجتماعی کار کند، درآمد مستقلی داشته باشد و از راه دین (سهم امام) نان نخورد. او این پیشنهاد را ‘‘**بسیار خوب** ’’ ارزیابی می کند، اما می گوید اکثریت روحانیت زیر بار این طرح نخواهند رفت. می نویسد: ‘‘حقیقت این است که اگر افرادی زندگی خود را از راه دیگری تأمین و با این حال متصدی شئون روحانی بشوند **بسیار خوب** است، **همیشه افراد کمی از این قبیل بوده و هستند**’’ [۸] تنبلی و بیکاری یک صنف، منتهی به ابداع نظریه ی ‘‘نان خوردن از راه دین’’ شده است .

متأسفانه مطهری که " **علت العلل** " مشکل روحانیت (نان خوردن از راه دین) را بخوبی دریافته بود و طرح اشتغال روحانیت را هم " **بسیار خوب** " تلقی می کرد، اما این ایده ی " **بسیار خوب** " را تا نهایت منطقی اش پیش نبرد و به دلیل تنبلی اکثر آقایان، نان خوردن از راه دین را پذیرفت و فقط پیشنهاد کرد که دریافت پول از مردم سازمان یافته و با حساب و کتاب باشد. برای اینکه خود را با واکنش آنان روبرو نسازد، می گوید: "البته مقصود من این نبوده و نیست که علت العلل نواقص ما وضع و تشریع ماده ای در دین و مذهب به نام سهم امام است. به عقیده ی من وضع و تشریع این چنین ماده ای برای چنان منظوری، یعنی ابقأ و احیأ دین و اعلاء کلمه اسلام بسیار حکیمانه است" [۹]

در اینجا بهتر است ملاک امتیاز روحانیت شیعی بر روحانیت سنی، از نظر مطهری، مورد ارزیابی قرار گیرد. از نظر وی بزرگترین مشکل روحانیت سنی وابستگی آنان به دولت است و از این جهت روحانیت شیعه بر آنان برتری چشمگیری دارد. می گوید :"مجتهدین شیعه بودجه خود را از دولت دریافت نمی کنند و عزل و نصبشان به دست مقامات دولتی نیست. روی همین جهت همواره استقلالشان در برابر دولتها محفوظ است، قدرتی در برابر قدرت دولتها به شمار می روند و احیاناً در مواردی، سخت مزاحم دولتها بوده اند"[۱۰]

مطهری آنقدر زنده نماند تا شاهد وابستگی تام روحانیت شیعی به دولت باشد. وابستگی روحانیت و حوزه های دینی شیعه به دولت، ابعاد گوناگونی دارد. یکی از ابعاد دولتی شدن روحانیت، میزان بودجه ای است که دولت به نهادهای دینی اختصاص می دهد. در اینجا به عنوان نمونه بودجه دستگاههای غیر دولتی فعال در زمینه های دینی- تبلیغی در بودجه سالانه کشور اشاره می کنیم (ارقام به میلیارد ریال):

درصد رشد نسبت به سال ۸۵

بودجه سال ۸۶

درصد رشد نسبت به سال ۸۴

بودجه سال۸۵

نام سازمان

-۱/۵

۳۲۶/۹

۱۲۶/۶

۳۳۱/۹

شورای عالی حوزه علمیه قم

۱۴/۲

۴۰۰

۳۹

۳۵۰

مرکز خدمات حوزه علمیه قم

۱۱/۴

۴۲

-۵/۸

۳۷/۷

مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

-۱/۴

۲۳۵/۲

۵۰

۲۳۸/۸

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

-۱۹/۳

۲۲۸/۳

۸۸/۶

۲۸۳/۳

سازمان تبلیغات اسلامی

۶/۳

۲۷/۲

۹۵/۵

۲۵/۵

شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی

-۱/۲

۱۰۲/۴

۶۹/۴

۱۰۳/۶

حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی

-۲/۹

۳۵۷/۸

۴۴/۵

۳۵۶/۶

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

-۱/۵

۲۹

۷۸/۹

۲۹/۵

مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

-۱/۴

۵۳/۴

۳۸/۲

۵۴/۲

مجمع جهانی اهل بیت

۴

۲۰۵/۸

۱۴۷/۲

۱۹۷/۸

مرکز جهانی علوم اسلامی

-۵/۱

۳۲/۶

۳۴/۶

۳۳/۱

موسسه آموزسی و پژوهشی امام خمینی (زیر نظر مصباح یزدی)

۴۶/۳

۶۲۰

۲۴

۴۲۳/۵

ردیف متفرقه- کمک به اشخاص حقیقی

۴

۲۶۶۰/۶

۶۳/۹

۲۵۲۰

جمع کل

بودجه های یاد شده مستقل از پول هایی است که ولی فقیه به طور مستقم و غیر مستقیم در حوزه ها خرج می کند و به طلاب و مدرسین و مراجع می دهد. بعد دیگر "روحانیت دولتی" ، مجتهد سازی و مرجع سازی دولت است. ولی فقیه (آقای خامنه ای) ابتدا با اعزام نیروهای نظامی - امنیتی و محاصره ی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اعلامیه ای به امضای آنان رساند که بر اساس آن اعلامیه، وی را به عنوان یکی از مراجع تقلید معرفی کردند. اما کار بدینجا ختم نشد. دولتی شدن روحانیت شیعی تا آنجا پیش رفته است که اینک دولت تعیین می کند چه کسی مجتهد است و چه کسی مجتهد نیست. شخص ولی فقیه و افراد منصوب از سوی او (فقهای شورای نگهبان) معین می کنند که چه کسی مجتهد است. در سالهای اخیر شاهد بوده ایم که بسیاری از کسانی که اجتهادشان از سوی مراجع تقلید تائید شده است، از سوی شورای نگهبان رد شده اند. از سوی دیگر، وزیر اطلاعات باید مجتهد باشد. ولی فقیه محسنی اژه ای را مجتهد کرده است. روحانیتی که از راه دین نان می خورد و می خورد، و به این دلیل گرفتار هزاران مشکل و مسأله است، اینک کاملاً دولتی شده و از بودجه عظیم دولت هم استفاده می کند. یعنی به تعبیر مطهری، روحانیت شیعی فعلی، نقاط ضعف روحانیت شیعه و سنی را یک جا در خود جمع کرده است. مطهری با ناراحتی تمام می گوید: "در سه سال پیش در یکی از روزنامه ها عکس علامه شیخ محمد شلتوت مفتی اعظم و رئیس جامع ازهر را در اطاق کار خودش دیدم در حالی که بالای سرش عکس جمال عبدالناصر بود. در ایران ممکن نیست حتی در اطاق محقر یک طلبه عکس یکی از مقامات را ببینید" [۱۱]

افسوس که مطهری زنده نماند تا ببیند که عکس های ولی فقیه امروز در دفتر کار روحانیون و مراجع و منزل آنان در بالای سرشان نصب شده است و آقایان شبانه روز در حال دعاگویی و مجیزگویی سلطان هستند. مطهری به ولایت فقیه هم اعتقادی نداشت و وقتی پس از پیروزی انقلاب این مسأله مطرح شد، او در یک برنامه تلویزیونی به صراحت اعلام کرد" : **ولایت فقیه به این معنی نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملا حکومت کند... تصور مردم آن روز – دوره مشروطیت – و نیز مردم ما از ولایت فقیه این نبود و این نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را به دست گیرند" [۱۲]** اما فقهای تماما دولتی شده ی فعلی که خادم ولی فقیه اند، حوزه های علمیه را هم مطابق میل رهبر می سازند. آیت الله شیخ محمد یزدی، عضو فقهای شورای نگهبان و دبیر شورای عالی حوزه ، به صراحت تمام می گوید: "شورای عالی در دوره ی جدید ... سیاست های کلی حوزه را با توجه به **منویات مقام معظم رهبری** ...آغاز کرده است" [۱۳]

پیش از این به طور مبسوط در خصوص هویت تاریخی دین سخن گفته ایم. تشیع، برساخته ای تماما تاریخی است. این برساخته، در طول تاریخ، با تغییر الگو (paradigm shift) های اساسی روبرو شده است. برساخته ی امام زمان، در ابتدا، تقیه، سکوت در برابر ظالمان، تعطیلی امر به معروف و نهی از منکر، تعطیل شدن نماز جمعه، تعطیل شدن

اجرای حدود و... در عصر غیبت را توجیه می کرد. گفته می شد که وقتی امام معصوم (امام زمان) حضور نداشته باشد، مبارزه و جهاد و امر به معروف ظالمان و حکام تعطیل است.

امام محمد غزالی در باب چهارم کتاب امر به معروف **احیاء علوم الدین**، به موضوع "امر و نهی سلاطین و امرا" می پردازد. بنابر نظر غزالی، درشت سخن گفتن با سلاطین و ظالمان ، به شرط آنکه پیامدهایش آسیبی به دیگران نرساند و فقط شخص گوینده و ناقد را در خطر قرار دهد (هزینه ی مخالفت فقط توسط مخالف پرداخت شود)، جایز و مستحب است. پاکان، کسانی هستند که به پیشواز این نوع خطرها و هزینه دادن ها و زندان ها می روند و در صورتی که به دلیل درشت گویی با سلطان، کشته شوند، در زمره ی شیهدانند [۱۴]

ملا محسن فیض کاشانی در پاسخ غزالی در ***المحجه البیضاء*** ، می نویسد: "دانستی که قرآن و اخبار اهل بیت چنین کاری را روا نمی شمارند و ائمه ی شیعه علیهم السلام، مومنان را نهی کرده اند که خود را به ذلت افکنند و به کارهای بیش از توان خود همت گمارند" [۱۵]. فیض به روایات بسیاری اشاره می کند. به عنوان نمونه، از قول امام صادق می نویسد:" هرکس با سلطانی ستمگر در افتد و گرفتار رنجی شود پاداشی ندارد و خداوند به او صبر عطا نخواهد کرد" یا "روا نیست که مومنان خود را به ذلت افکنند " پرسیدند: به ذلت افکندن چگونه است؟ گفت: "پا نهادن به کاری که برتر از توان آدمی است" و چون از او پرسیدند که پس آن حدیث نبوی که می گوید: "**برترین جهاد کلمه ی عدل است در روی پیشوای ستمگر** " به چه معناست فرمود: "آن برای کسی است که معروف و منکر را می شناسد و می داند که سلطان از او می پذیرد" [۱۶]. فیض کاشانی تمام داستان هایی که غزالی از علمای گذشته در توصیه به امر به معروف سلاطین آورده است را حذف می کند . به گمان فیض، درشت سخن گفتن با سلاطین ظالم، محصول انگیزه های پستی چون شهوات پنهان، کفر خفی، جاه طلبی و شهرت طلبی است. فیض می گوید: کسی که مقابل سلطان جابر می ایستد، نه تنها گرفتار عجب است، بلکه: "من می ترسم گرفتار آتش جهنم شود چرا که با نهی خداوند مخالفت ورزیده است که می گوید: ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه" [۱۷]

غزالی که پیش از فیض کاشانی می زیست، می دید که "برساخته" ی امام زمان شیعیان، امر به معروف و دیگر احکام الهی را تعطیل کرده است. این رویکرد مطلقاً برای او قابل قبول نبود و ان راسازگار با کتاب و سنت نبوی نمی دانست.لذا، از این زاویه، نقد گزنده ای بر شیعیان وارد می آورد.می گوید:"عجب آن است که روافض (شیعیان) بر این شرط چیز دیگری هم افزوده اند و آن اینکه تا امام معصوم که امام حق است خروج نکند، امر به معروف جایز نیست **اینان پست تر از آنند که با ایشان گفت و گو شود** و جوابشان این است که وقتی برای مطالبه ی حقوق جانی و مالی خود به دیوان قضا مراجعه می کنند بدانان بگویند که نصرت شما امر به معروف است و گرفتن حق تان از دست ظالمان نهی از منکر است و شما که حقوق تان را مطالبه می کنید نیز کاری نیکو انجام می دهید، اما اکنون زمان نهی از ستم و طلب حق نیست چرا که امام حق هنوز خروج نکرده است" [۱۸]

برساخته ی تشیع و امام زمان، در عصر جدید، متأثر از ایدئولوژی های دوران مدرن، تغییر الگو داد. علی شریعتی، انتظار را به مکتب اعتراض تبدیل کرد و از آن سلاحی انقلابی برای انقلاب و تغییر رژیم برساخت. تشیع پیشین، به تشیع جدیدی تبدیل شد که در آن، تمام زمین ها، کربلا و تمام روزها، عاشورا تلقی شد. در این تشیع، هر شیعه ای، یا حسین است یا زینب. اگر این دو نباشد، حتماً یزید است. شریعتی، تشیع پیشین را "تشیع صفوی" نامید و تشیعی را که خود بر می ساخت، "تشیع علوی" خواند. او می گفت تشیع صفوی خون را به تریاک تبدیل کرده است. برساخته ی او، تشیعی بود که به امام حسین فروکاسته (reduce) می شد. امام حسینی که بیش از آنکه با سال ۶۰ هجری تعلق داشته باشد، یکی از انقلابیون قرن بیستم میلادی بود .

روحانیون هم از دوره قاجار شروع به برساختن تشیع جدید کردند. مرجعیت و ولایت فقیه به محور این برساخته ی جدید تبدیل شد. تکنولوژی مدرن کمک بسیاری به رشد این برساخته ی جدید کرد. ورود تلگراف این امکان را برای روحانیت فراهم آورد تا مرجعیت مرکزی بسازد و با استفاده ی از این نوع وسائل، وجوه شرعی جمع آوری کند. اگر کسی به دقت احادیث جلد سیزدهم ***بحارالانوار*** ملامحمد باقر مجلسی و ***اصول کافی*** کلینی را از نظر بگذراند، در خواهد یافت که برساخته ی امام زمان (فرزند امام یازدهم)، برساخته ای کاملاً تاریخی است. یعنی، متعلق به فرهنگ و جامعه عربی. یکی از علائم ظهورش، خروج سفیانی است. سفیانی، فردی زشت چهره، پر آبله و از فرزندان ابوسفیان است که در ماه رجب در بیابان خشکی به نام "یابس" ظهور خواهد کرد. سلطنت بنی عباس در این دوره منقرض خواهد شد. یکی از علائم ظهور آن است که نهر فرات شکاف بر می دارد و آب آن به کوچه ها و محله های کوفه سرازیر می شود. بدعت گزاران در دین به خوک و میمون تبدیل می شوند و غیره و غیره. تمام روایات ظهور مهدی موعود و اقداماتش، چنان قصه پردازی شده اند که گویی تمام حوادث در همان قرون اولیه ی ظهور اسلام اتفاق می افتد، نه در

آینده ای دور و در جامعه ای مدرن. این امر دلیل روشنی دارد. تصور شیعیان این بود که مهدی موعود به سرعت ظهور خواهد کرد.

طولانی شدن غیبت امام زمان، برساخته ی دیگری را به بر ساخته های پیشین،افزود. چون توجیهی برای غیبت طولانی حجت خدا از مردم وجود نداشت، گفته شد که مردم علت طولانی شدن دوران غیبت هستند. خواجه نصیرالدین طوسی در این باره می گوید: ''انحصار اللطف فیه معلوم للفظلاء و وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا''[۱۹]. وجود امام لطف است، تصرفش لطف دیگری است و ما سبب غیبت و عدم تصرف او شدیم. امام غایب شد، برای اینکه: مردم قدر امام را ندانستند، کسانی اقدام به قتلش کردند و غیره .

هیچ یک از امامان شیعیان، تصوری از جامعه مدرن آینده در ذهن نداشتند و نمی توانستند داشته باشند. تمام درگیریهای امام زمان با ابزارهای جنگی گذشتگان است. از توپ، تانک، بمب افکن های فوق مدرن، موشک های بالستیک و جنگ ستارگان خبری نیست. گویی بزرگترین جنایت کاران تاریخ، بنی امیه و عباسیانند. به طور طبیعی، برسازندگان آن نوع روایات، هیچ تصوری از دوران مدرن و ظهور امپریالیسم نداشتند. اگر آنان کوچکترین تصوری از آینده می داشتند، به جای احادیث فعلی که وقایع پس از ظهور امام زمان را بازگو می کنند، و انتقام از بنی امیه و بنی عباس را مطرح می کنند، احادیثی برمی ساختند که تماماً ناظر به جنگ امام زمان با امپریالیسم و صهیونیسم باشد .آنهم نه با ابزارهای جنگی دوران صدر اسلام، که با تکنولوژی ای بسیار مدرن تر از تکنولوژی امپریالیست ها. این امر نباید موجب نکوهش گذشتگان شود. هیچ یک از امروزیان هم نمی تواند در خصوص صد یا دویست یا سیصد یا هزار سال بعد کوچکترین تصوری داشته باشد. به احتمال بسیار، آنها هم وقتی به ما نگاه کنند، فاصله عمیق و پرناشدنی ای را به چشم خواهند دید.

برساخته ی امام زمان، مدلل شود یا نشود، یک واقعیت مهم نباید فراموش شود. این ایده، قدرت ساز و ثروت ساز است. کسانی از این طریق نان می خورند، کسانی از این طریق به قدرت می رسند. آنان که از این طریق ثروت اندوزی و قدرت اندوزی می کنند، حق دارند مدعی دیدار با امام زمان شوند، اما کسانی که از این دایره بیرونند، اگر مدعی ملاتقات با امام زمان شوند، کذاب اند باید حساب پس دهند. در چنین مواقعی، آن حدیثی که دیدار با امام زمان در دوران غیبت کبری را دروغ محض می خواند، علم می شود. در دوره زعامت ولی فقیه فعلی ، قدرت ، تولید دانش دینی هم می کند. برساخته های این دولت درباره امام زمان، رفته رفته به تغییر الگو منتهی خواهد شد.

اینک باید روشن شده باشد که بحث امام زمان ناظر به حل چه مسائلی در جامعه ایران است. بدین ترتیب وقتی می پرسند: ''**نقد اعتقادات رایج درباره امام زمان و مسأله ی وحی، ناظر به کدام مسأله ی جامعه ی ماست و کدام مشکل در گرو حل این مسأله است؟** ''، می گوئیم، اگر شما ولایت مطلقه فقیه را مسأله نمی دانید، اگر نان خوردن از راه دین را مسأله نمی دانید، اگر عوام زدگی روحانیت را مسأله نمی دانید، اگر جهالت و خرافات را مسأله نمی دانید، بحث در خصوص امام زمان هیچ ارتباطی با مسائل جامعه ما نخواهد داشت. اما باید گفت که هویت نظام سلطانی ولایت فقیه و نان از راه دین خوردن، ارتباط وسیعی با امام زمان دارد. آنان که مطهری را یکی از روشنفکران دینی مقبول خود معرفی می کنند، کافی است که مقاله ''مشکل اساسی سازمان روحانیت'' و نظر وی در خصوص ولایت فقیه را از نظر بگذراند تا به ارتباط امام زمان با مسائل جامعه ی ما واقف شود. سید محمد خاتمی ضمن بی اساس خواندن پرسش های قرآن محمدی درباره امام زمان، گفته است: ''**مراد ما از اصلاح طلبی اتفاقاً بیان درست مفاهیم دینی است، از جمله مسأله ی انتظار و مهدویت** .'' در ''اصلاح طلبی دینی'' خاتمی هم ولی فقیه جانشین امام زمان است و تا ظهور امام زمان به همراه عیسی میسح، که البته مسیح دنباله رو و پیرو امام زمان خواهد بود، باید به حکومت خود ادامه دهد. او هم از این برساخته استفاده می کند، چرا که اگر این برساخته نباشد، هیچ دلیلی بر حکومت نامشروع ولی فقیه و مریدان و یارانش وجود نخواهد داشت.

اکبر گنجی

منبع: رادیو زمانه، ۲ آذر ۱۳۸۷

پاورقی ها :

۱ -مرتضی مطهری ، ***ده گفتار*** مقاله ''مشکل اساسی روحانیت'' ، انتشارات صدرا، ص ۲۸۱- ۲۸۰.

۲ -پیشین، ص ۲۹۳ .

فقهای شیعه برای اثبات خمس و تعلق آن به بنی هاشم (ذوی القربای پیامبر) به دو آیه زیر استناد می کنند:

واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول: و بدانید که از هر غنیمتی که بدست می آورید، یک پنجم آن خاص خداوند و پیامبر است (انفال، ۴۱)

و ایتاء ذی القربی (نحل، ۹۰). ابوالفتوح می نویسد: ''در تفسیر اهل بیت چنان است که مراد به ''ذی القربی'' اهل بیت رسول اند و مراد به ''ایتاء'' دادن خمس است''. طباطبایی هم می نویسد: ''در تفسیر ائمه اهل بیت رسیده است که مراد از ذی القربی، امام از قرابت رسول الله است و مراد از ایتاء، دادن خمس است .''

اما مفهوم خمس فقط در آیه ۴۱ سوره نفال به کار رفته است. طباطبایی در شرح این آیه می نویسد:

''معنای آیه این می‌شود: بدانید که آنچه شما غنیمت می‌برید هرچه باشد یک پنجم آن از آن خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل است و آن را به اهلش برگردانید اگر به خدا و به آنچه که بر بنده‌اش محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) در جنگ بدر نازل کرده ایمان دارید و در روز بدر این معنا را نازل کرده بود که انفال و غنیمت‌های جنگی از آن خدا و رسول او است، واحدی را در آن سهمی نیست، و اینک همان خدایی که امروز تصرف در چهار سهم آن را بر شما حلال و مباح گردانیده دستورتان می‌دهد که یک سهم آن را به اهلش برگردانید و از ظاهر آیه برمی‌آید که تشریع در آن مانند سایر تشریعات قرآنی ابدی و دائمی است و نیز استفاده می‌شود که حکم مورد نظر آیه مربوط به هر چیزی است که غنیمت شمرده شود، هر چند غنیمت جنگی ماخوذ از کفار نباشد ، مانند استفاده‌های کسبی و مرواریدهایی که با غوص از دریا گرفته می‌شود و کشتی‌رانی و استخراج معادن و گنج ، آری ، گو اینکه مورد نزول آیه غنیمت جنگی است ، و لیکن مورد مخصص نیست . و همچنین ازظاهر مصارفی که برشمرده و فرموده : الله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل برمی‌آید که مصارف خمس منحصر در آنها است ، و برای هر یک از آنها سهمی است ، به این معنا که هر کدام مستقل در گرفتن سهم خود می‌باشند ، همچنانکه نظیر آن از آیه زکات استفاده می‌شود ، نه اینکه منظور از ذکر مصارف از قبیل ذکر مثال باشد'' (المیزان، جلد ۹ ، ص ۱۲۰). '' اخباری که از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) رسیده متواتر است در اینکه خمس مختص به خدا و رسول و امام از اهل بیت و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل سادات است ، و به غیر ایشان داده نمی‌شود'' (پیشین، ص ۱۳۶). '' و ظاهر روایات سابق که از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل کردیم این است که ائمه (علیهم‌السلام) ذی القربی را به امامان از اهل بیت تفسیر کرده‌اند . و ظاهر آیه شریفه هم همین معنا را تایید می‌کند ، چون از ذی القربی به لفظ مفرد تعبیر کرده و نفرموده ذوی القربی'' (پیشین، ص ۱۳۷). برادران اهل تسنن در تفسیر این آیه با شیعیان اختلاف نظر دارند. طباطبایی می گوید براساس روایات اهل تسنن: '' از مسلمات این روایات است که خمس مختص به غنیمت‌های جنگی است ، و این نیز با روایات وارده از طرق ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) مخالف است ، زیرا اهل سنت روایات خمس را در غنیمت‌های دیگری که به حسب لغت غنیمت شمرده می‌شود واجب نمی‌داند ، و لیکن این روایات در آنها نیز واجب می‌داند''(پیشین، ص ۱۳۹)

از نظر سنی ها خمس فقط به غنائم جنگی تعلق می گیرد. شیعیان معتقدند که خمس را شش قسمت باید کرد: سه قسمت آن ''سهم امام'' است و سه قسمت دیگر ''سهم سادات'' است. اهل تسنن خمس را پنج قسمت می دانند. چهار قسمت غنیمت جنگی به خود فرد می رسد و یک قسمت اش را باید خمس بدهند. بعد از پیامبر و خلفا، خمس باید به امیرالمومنین پرداخت شود. اگر تفسیر اهل تسنن از این آیه درست باشد، این منبع قطع خواهد شد. جنگ امری است که بسیار کم اتفاق می افتد . ضمن آنکه پرداخت خمس به روحانیت امری بسیار جدید است و به دوران قاجار باز می گردد. شیعیان، پس از وفات امام یازدهم و ادعای غیبت امام دوازدهم، به این امید که امام دوازدهم به سرعت ظهور خواهد کرد، خمس شان را در زمین دفن می کردند تا پس از ظهور امام زمان، ایشان بتوانند از آنها استفاده کنند . برخی از شیعیان هم به وارثان خود وصیت می کردند، هر وقت امام زمان ظهور کرد، خمس شان را به ایشان تحویل دهند.

۳ -پیشین، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۴ -پیشین، ص ۲۹۸.

۵ -پیشین، ص ۲۹۹.

۶ -پیشین ، ص ۳۰۰.

۷-یک پیشین، ص ۳۱۴.

۸ -پیشین، ص ۲۹۱- ۲۹۰.

۹ -پیشین، ص ۲۸۱.

۱۰ -پیشین، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۱۱ -پیشین، ص ۲۹۶.

۱۲ -مرتضی مطهری، ***پیرامون انقلاب اسلامی***، انتشارات صدرا، ص ۵۸ .

۱۳ -روزنامه رسالت، ۲۱ آبان ۱۳۸۷.

۱۴ -***احیاء علوم الدین***، ج ۲ ، فی الامراء و السلاطین بالمعروف و نهیهم عن المنکر.

۱۵ -***المحجه البیضاء*** ، ج ۴ ، کتاب الامر بالمعروف، باب چهارم ، ص ۱۱۲.

۱۶ -پیشین، ج ۴ ، ص ۱۰۸.

۱۷ -پیشین، ص ۱۱۱ .

۱۸ -***احیاء علوم الدین***، ج ۲ ،کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.

۱۹ -خواجه نصیر طوسی، ***کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد***، موسسه اعلمی، بیروت، ۱۹۷۹، ص ۳۸۸.